

نشریه نجات

نشریه داخلی انجمن نجات / شماره ۱۱۰، مهر - آبان ۱۴۰۱

نسخه
آنلاین

nejatngo.org

پرونده:

ناگفته‌هایی از کانون
به اصطلاح شورشی



معرفی کتاب:

خداوند اشرف
از ظهور تا سقوط



نگاهی به فیلم:

اسب کهر کیست



چرا؟

ایران - مریم - آزادی

گزارشی از یک همایش

خانواده‌های
امیدوار

افشاگری: انقلاب ایدئولوژیک در فرقه رجوی
برگی از خاطرات خانم بتول سلطانی

فهرست مطالب

- ۳..... رویدادهای پاییزی تقویم مجاهدین خلق
- ۵..... رونمایی مستند «از تیرانا تا تهران»
- ۸..... شعار ایران - مریم - آزادی
- ۱۰..... دروازه های مقر اشرف ۳ در آلبانی را باز کنید
- ۱۱..... عملیات کردکشی مجاهدین خلق
- ۱۲..... خروج از فرقه
- ۱۳..... انقلاب ایدئولوژیک در فرقه رجوی
- ۱۵..... رجوی و فرمان سربازکشی
- ۱۶..... ترور ذهن - ترور امید
- ۱۹..... منافق و نهج البلاغه
- ۲۰..... قربانیان جنایت های فرقه رجوی
- ۲۱..... مونیتورینگ در ارتش سایبری مریم رجوی
- ۲۲..... دو بال پرواز
- ۲۵..... شکنجه خانم زهرا میرباقری
- ۲۷..... بچه یا خرچه
- ۲۸..... بازجویی بدون تفهیم اتهام
- ۲۹..... اسب کهر کیست؟
- ۳۰..... ارباب در اسکان
- ۳۱..... فرقه ها و آسیب های آن به خانواده
- ۳۳..... مادری با چشم های منتظر
- ۳۴..... واگویه های مثبت یکی از افراد جداشده از فرقه رجوی
- ۳۵..... خار چشم
- ۳۶..... آقای سید اسماعیلی
- ۳۹..... کانون های شورشی
- ۴۳..... هیچ اطلاعی از فرزندم ندارم
- ۴۴..... ماهی تنگ کوچکی



رویدادهای پاییزی تقویم مجاهدین خلق

در تقویم سه ماه پاییز رخدادهایی که به فرقه رجوی مربوط می شود عبارتند از:

- **تظاهرات مسلحانه مجاهدین خلق. سازمان مجاهدین خلق با مسلح کردن دانش آموزان و کشاندن آن ها به خشونت و جنگ خیابانی و اعدام (به اصطلاح انقلابی) بدون محاکمه و کشتار مردم قصد تصاحب قدرت را داشتند و وعده دو روزه تا تصاحب قدرت را می دادند. کاری که امروز بعد از چهل و یک سال به جای ده هزار نفر مسلح با چند نفر و چسباندن یک دست نوشته در کوچه های خلوت و بیابان ها به اسم کانون شورشی دنبال می کنند.** ● **۵ مهرماه**
۱۳۶۰
 - **اعلام برنامه شورای ملی مقاومت وابسته به فرقه مجاهدین خلق که در آرزوی تصاحب قدرت با نام جمهوری دمکراتیک اسلامی را برگزیدند و نشان دادند که به کثرت گرایی و دمکراسی معتقد نبوده و بعدها مریم رجوی راهم رییس جمهور اعلام کردند.** ● **۷ مهرماه**
۱۳۶۰
 - **مجاهدین خلق که پیش از این تاریخ در لیست تروریستی آمریکا بودند و تروریست بودنشان برای اربابان آمریکایی آن ها نیز محرز بود با دادن تعهد مزدوری و سرسپردگی از لیست خارج و به استخدام آن ها درآمدند تا با کنار گذاشتن همه ادعاهای ضد امپریالیستی و خلقی خودشان، به امید کسب قدرت سیاسی در ایران، به هر خفتی تن دهند.** ● **۷ مهرماه**
۱۳۹۱
 - **روز جهانی سالمندان برابر با اول اکتبر که قابل توجه اعضای سازمان مجاهدین خلق باید باشد.** ● **۹ مهرماه**
 - **روز بزرگداشت حافظ، و البته ربط این رخداد با مجاهدین خلق دشمنی آن ها با حافظ است که نامی از او نمی برند چرا که حافظ تمام قد مخالف و مقابل فریبکاری فرقه ای ایستاده است. مثلاً حافظ از مدارا می گوید و آن ها از خشونت و حافظ از عشق و آن ها از نفرت و از غسل هفتگی برای سرکوب این عشق و بالأخره حافظ می گوید** ● **۲۰ مهر ماه**
- بیا به میکده و چهره ارغوانی کن
 که گویی از پیوستن به فرقه نهی می کند و البته در باره عشق می گوید
 عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید
 ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
 امری که در فرقه رجوی جرم محسوب می شود و مستوجب قتل است.

- ترور امام جمعه کرمانشاه آیت الله اشرفی اصفهانی و بنیاد گذاشتن ترور و حذف فیزیکی مخالفین، امری که تا امروز با هر مخالف، حتی اعضا و مسئولین خودشان، به کار می گیرند.

۲۳ مهرماه
۱۳۶۱
- رژه به اصطلاح ارتش آزادیبخش ملی در اشرف. خود فریبی فرقه و رهبر آن مسعود رجوی با تجهیزات اهدایی صدام حسین که این تجهیزات حداقل چهار برابر نفرات موجود بود و اعضای بیچاره مجبور بودند برای ارتزاق رهبری چهار تا شش بار با عوض کردن لباس و سلاح و تجهیزات از جلوی او رژه بروند که احساس قدرت و یگانه آلترناتیو بودنش از دست نرود.

۲۶ مهرماه
۱۳۷۰
- انتخاب مریم رجوی به عنوان رییس جمهور برگزیده در یک نمایش مسخره که مریم رجوی خطاب به مسعود رجوی می گوید این مسئولیت سنگینی است ولی چون شما می گوید من نه نمی گویم. تا امروز بدون انتخابات و نظرسنجی مریم رجوی هفتاد ساله نزدیک به سی سال است که رئیس جمهور برگزیده است.

۳۰ مهر
۱۳۷۲
- اشغال سفارت آمریکا در تهران. مجاهدین خلق که در آن زمان مزدور شوروی سابق بودند و برای آن ها جاسوسی می کردند استقبال گرمی از این حادثه کردند و خواهان محاکمه و اعدام دیپلمات های آمریکایی شدند. شاید خودشان هم آن موقع فکر نمی کردند که روزی با جولیانی و پمپئو عکس بگیرند و به نظر لطف آن ها افتخار کنند.

۱۳ آبان ماه
۱۳۵۸
- روز جهانی کتابخوانی و کتاب. در این رابطه جالب است بدانید که اعضای فرقه مجاهدین خلق هرگز مجاز به استفاده از کتابخانه و خواندن کتاب نیستند. آن ها حتی مجوز خواندن قرآن را هم ندارند و استدلال فرقه این است که هر چه لازم باشد طی جلسات یا بولتن ها و نشریات خاص خودشان در اختیار اعضا قرار داده خواهد شد.

۲۴ آبان ماه
- اعضای خارجه نشین مجاهدین خلق برای اخراج ایران از سازمان ملل دست به اعتصاب غذا زدند؛ در حالی که در طی روز بین اعتصاب کنندگان شربت و شیرینی توزیع می شد و اعتصاب برای ناهار و شام تعطیل می گردید. این اعتصاب نیز مانند بقیه آکسیون های فرقه بدون هیچ نتیجه خاصی فقط با چند کیلو اضافه وزن اعضای شرکت کننده بعد از ده روز بی سر و صدا پایان یافت.

۸ تا ۱۸ آذرماه
۱۳۶۷
- تولد شناسنامه ای مریم رجوی با سه سال کوچک تر بودن سن شناسنامه از سن واقعی. از افتخارات و سرفصل های زندگی او می توان به شکست در انتخابات مجلس سال ۱۳۵۸ و کسب رتبه شصت و هفتم در تهران و ری و شمیرانات با دویست و بیست هزار رأی - ازدواج با مهدی ابریشمچی در سال ۱۳۵۸ - تحویل مسعود رجوی داده شدن در سال ۱۳۶۳ توسط مهدی ابریشمچی - فرستادن نیروها به جنگ به اصطلاح فروغ جاویدان و به کشتن دادن آن ها در سال ۱۳۶۷ - فرار از عراق به طور مخفیانه و جا گذاشتن نیروهایش در عراق در سال ۱۳۷۳ - دستگیری در فرانسه ۱۳۸۲ - چاپ عکس قدیمی اش در ستون آگهی های نشریه آسیا در ایران در سال ۱۳۸۶ / و ملاقات با پارلمانترهای غربی در ازای پرداخت پول هنگفت اشاره کرد.

۱۳ آذرماه
۱۳۳۲
- معرفی عراق به عنوان آغازگر جنگ از سوی سازمان ملل متحد، جنگی که نیاز صدام حسین بود و بی وطنی فرقه مجاهدین خلق باعث شد تا آن ها به خدمت رژیم بعث عراق درآمده و در تمامی جنایت آن ها شریک شوند.

۱۸ آذرماه
۱۳۷۰



رونمایی مستند

"از تیرانا تا تهران"

این مستند محصول شبکه پرس تی وی به تهیه کنندگی انجمن نجات است. مراسم رونمایی این مستند عصر روز پنج شنبه ۲۶ آبان ماه با حضور جمعی از جداد شده ها و خانواده های قربانیان دربند سازمان مجاهدین خلق برگزار شد. همچنین حدود بیست خبرنگار از رسانه های مختلف نوشتاری و تصویری در این مراسم شرکت داشتند و این رویداد را پوشش خبری دادند.

مستند "از تیرانا تا تهران" به بررسی تلاش های چندین ساله خانواده قربانیان برای ارتباط با اعضای خانواده شان که در پایگاه سازمان مجاهدین خلق در تیرانای آلبانی اسیر هستند، می پردازد. در این مستند، ضمن نمایش تصاویری که بیانگر ایدئولوژی و افکار سازمان مجاهدین خلق است، جمعی از اعضای این سازمان که از آن جدا شده اند، در برابر دوربین حاضر شده و درباره اتفاقاتی که بر آن ها گذشته است، سخن می گویند. تلاش های انجمن نجات و خانواده ها برای آزادی عزیزانشان بخش دیگری از این مستند را تشکیل می دهد.

مستند «از تیرانا تا تهران» حکایتگر مصائب دامنه دار افراد و خانواده هایی است که به شکل های مختلف از ایدئولوژی انحرافی و خشونت محور مجاهدین خلق آسیب دیده اند و سیاست های استکبار جهانی و دولت ها و نهادهای بین المللی حامی این فرقه، مانع از رسیدن صدای آنان به جهانیان می شود.

سه فعال حقوق بشر آلبانیایی که شاهد مسائل و معضلات اعضای جداد شده از سازمان مجاهدین خلق در این کشور بوده و به انحای مختلف در جریان رفتارهای ضد انسانی این گروه با اعضای خودش قرار گرفته اند، از تیرانا به تهران می آیند تا از نزدیک با قربانیان شیوه تروریستی این گروه و خانواده های اعضای دربند این فرقه گفت و گو کنند. این موضوع مستند جدید شبکه پرس تی وی است.



سخنرانان این جلسه:

آقای ابراهیم خدابنده مدیرعامل انجمن نجات: "در مستند «از تیرانا تا تهران» صحبت های نجات یافتگان را می بینیم و از این نظر، نمایش این مستند در فضای امروز ضروری است، چرا که سازمان مجاهدین خلق در نا آرامی های امروز کشور نقش دارد. اعضای این فرقه با ایجاد ده ها اکانت فیک و نشر مطالب دروغ، امنیت روانی مردم را مورد هدف قرار داده اند...."

خانم ثریا عبداللهی مادر امیر اصلان حسن زاده: "ما خانواده های دردمند هستیم، چرا که ۴۰ سال است فرزندانمان در حصار این فرقه ظالم هستند. ما مادران تنها برای لحظه ای دیدار با فرزند عزیزمان، نزدیک به ۴ سال تحصن کردیم، اما به ما اجازه دیدار ندادند. البته خوشحالم که برخی از این بچه ها از آن سازمان فرار کردند، ولی پسر خودم، امیر اصلان، نزدیک به ۲۰ سال است که در این فرقه اسیر است. در این مدت من و دیگر خانواده ها تلاش های زیادی کردیم و حتی نامه هایی به نهادهای حقوق بشری نوشتیم اما هیچ جوابی به ما داده نشد. با این حال، باز هم برای آزادی تک تک اسیران مقاومت می کنیم تا آن ها به دنیای آزاد برگردند."

گروهی را به نام "تشکل مادران" تشکیل داده ایم. در این گروه تمامی مادران افرادی که در این فرقه اسیر هستند، از سراسر ایران حضور پیدا کرده، برای نهادهای بین المللی نامه می نویسند و طلب کمک می کنند.

من مادرم و این مادران درد ویژه ای در دل خود دارند. بچه های ما جایی گرفتار هستند که نمی توانیم بگوییم آن ها کجا هستند و این درد بی درمان ماست. خیلی از مادران چشم انتظار از دنیا رفتند. مثلاً می توانم از مادر "آتابای" نام ببرم که فرزندش بعد از ۳۵ سال بازگشت، اما آن مادر دیگر نبود. این درد بزرگی است که هیچ وقت نتوانستیم آشکار کنیم؛ شاید هم آشکار شده اما گوش شنوایی نبوده است. سؤال من این است که چرا نهادهای حقوق بشری از این دردها عبور می کنند؟ این دردها ما را پیر کرده است.

خانم فاطمه حسینی مادر حسن حیرانی: "۱۵ سال است که پسر من حسن حیرانی در دام این سازمان افتاده است. ما درخواستی فرستادیم که در حضور مأموران امنیتی آلبانی چند لحظه پسر من را ببینیم اما نشد، پسر من گاهی مخفیانه با ما ارتباط می گرفت.

البته پسر من بعد از جدایی از این سازمان، نهاد «آسیلا» را راه اندازی کرد اما سازمان بر سر کار آن ها سنگ اندازی می کند، چرا که این نهاد می خواهد عده ای دیگر را از این فرقه نجات دهد.

خانم حمائل غنی زاده (مادر سعادت): "۳۵ سال است که سه فرزند من (محمود، مهرو و ناهید سعادت) را ندیده ام. روی صحبت من با مریم رجوی است: آیا اسلام تو، اسلام دیگری است؟ چرا تو باید سه بار ازدواج کنی اما بچه های ما را از پدر و مادر شدن محروم کنی؟ من سن زیادی دارم و شاید فرزندانم را دیگر نبینم. از آن ها عاجزانه می خواهم تا کمک کنند یکبار فرزندانم را ببینم...."

آقای بخشعلی علیزاده عضو جدا شده از سازمان مجاهدین خلق: "۲۷ سال از عمرم را به نوعی هدر دادم، اما سال ۲۰۱۵ از سازمان مجاهدین خلق جدا شدم و تلاش کردم تا به خانواده ام برسم. در نهایت، به کمک تعدادی از جدانشدگان به ایران برگشتم.

اطلاعات دقیق دارم که نزدیک به ۲۰۰ نفر از اعضای که در سازمان هستند درخواست خروج داده اند، اما با آن ها برخورد می شود و در جاهای جداگانه نگهداری می شوند، اما این نوید را به خانواده ها می دهم که در روزهای آینده اخبار خوشی بهشان می رسد. گاهی اوقات این قدر اذیت و آزار درون سازمان زیاد می شود که شاهد خودکشی برخی افراد هستیم اما آن ها به دروغ می گویند که این افراد مریض بودند یا در دوره اخیر می گفتند که به دلیل کرونا فوت کرده اند. اگر کسی هم خیلی مقاومت می کرد سرش را زیر آب می کردند!

بارها شده است که پیامک ها و تلفن های تهدیدآمیز دریافت می کنم. آن ها به هیچ ارزشی پایبند نیستند، تا زمانی که برایشان مفید باشید با شما هستند اما وقتی جدا می شوید، می گویند که مأمور اطلاعات بوده است. این اتفاق در حالی است که آن فرد ۴۰ سال عضو سازمان بوده است. آن ها به صورت مداوم این گونه القا می کنند که خانواده هایتان شما را فراموش کرده اند و هیچ کس به فکر شما نیست. با این کار تلاش می کنند که افراد ناامید شده و نتوانند جدا شوند.

آقای حسن حیرانی عضو جدا شده از سازمان مجاهدین خلق که هم اکنون انجمن آسیلا را برای نجات بقیه اعضای سازمان تشکیل داده است، به صورت اینترنتی دقایقی صحبت کرد. او نیز تأکید کرد که هم اکنون ۲۰۰ نفر در سازمان مجاهدین خلق قصد خروج دارند.

خانم اریسا رحیمی (همسر سرفراز رحیمی عضو جدا شده از مجاهدین خلق و از اعضای انجمن آسیلا):

"رجوی یک جهنم درست کرده و از شما ممنونم که هستید و ما در انجمن آسیلا حمایت شما را داریم. وضعیت شما خیلی سخت است و مطمئنم روزی می آید فرزندانتان از این جهنم بیرون می آیند. مریم رجوی از ما ترس دارد. او باید هم از ما بترسد. او از شما بچه هایتان را و از ما عموی فرزندم را و زندگی همسرم را گرفته است."

در سازمان
در سازمان
در سازمان

علی رزاقی

در سازمان

صدیق حسینی

در سازمان



چرا؟

شعار ایران - مریم - آزادی

زن در فرهنگ واژگان فارسی و در جهان واقعی نماد زندگی و زاینده‌گی است در حالی که زن در سازمان مجاهدین خلق نماد تمام عیار مردگی، اسارت و قطع نسل است. زنان و مردان در فرقه مسعود و مریم رجوی حق ازدواج ندارند. آنان که ازدواج کرده بودند مجبور به طلاق همسران خود شدند. آنان که فرزندان داشتند، مجبور به تحویل دادن فرزندان خود به قاچاقچیان مجاهد و ارتش به اصطلاح آزادببخش ملی شدند. آنان که مجرد بودند مجبور به پذیرش مجرد مادام‌العمر شدند.

مسعود رجوی زندگی، زاینده‌گی و آزادی را به طور مطلق از زنان گرفت. عده‌ای از زنان را با عمل جراحی عقیم کرد که آخرین پیوند و امید آن‌ها برای زندگی و زاینده‌گی را قطع کند. عده‌ای از زنان را به عقد خود درآورد و مورد سوءاستفاده قرار داد تا بند اسارت خود را بر پای آن‌ها محکم‌تر کند. مسعود رجوی در این چهار دهه حکمرانی بر فرقه مجاهدین خلق، هر روز بر بندهای اسارت افزود.

برای مجاهدین خلق که در واقع کیش شخصیتی مسعود و مریم رجوی است، این که شعارهایشان قائم به شخص باشد بسیار طبیعی می‌نماید. در شعار مجاهدین خلق وعده دیکتاتوری مریم رجوی برای مردم ایران مستتر است.

سران مجاهدین خلق می‌دانند که طعنه آمیزترین و مضحک‌ترین شعار ممکن برای آن‌ها، شعار زن-زندگی - آزادی است.

وقتی از مریم در فرقه رجوی صحبت می شود؛ منظور یک زن نیست که در جایگاه رهبری یا ریاست جمهوری خوشحال مان کند. مریم رجوی دقیقاً یک الگوی طراز فرقه است. یک ابزار است و یک خدمت دهنده به رهبری فرقه. او وسیله ای است که خود رهبر فرقه نصب کرده و به او جایگاه داده به خاطر تمکین و تملک! او کسی است که دائم از رهبری فرقه یاد می کند و حتی برای حرمسرای رهبری فرقه زنان را مهیا و ثبت نام می کند. او زن نیست هیچ کدام از زنان هم نقش زن ندارند و البته زندگی هم در فرقه معنایی ندارد، زنانی که برای زندگی تمایلی نشان دهند یا به اجبار مورد عمل جراحی رحم قرار می گیرند یا مثل ده ها زن دیگر از جمله بهناز و مرضیه و مهین و فریده مودیان به قتل می رسند و به اسم مرگ در اثر یک بیماری قدیمی و غیرقابل درمان دفن می شوند.

البته آزادی هم برای مجاهدین خلق تنها کاربرد سیاسی یک شعار را دارد و نه به آن معتقدند و نه به کار گرفته اند. نمونه و الگوی کوچک اجتماع اسیران فرقه به معنای دقیق کلمه از تمام مواهب آزادی محروم اند. انتخاب نوع پوشش، زبان، ملاقات با خانواده، گفتگو با دوستان، مطالعه، نحوه زندگی و حتی افکار شخصی آن ها هم به شدت رصد می شود.

... مجاهدین خلق و مریم رجوی باید شعار "زن، زندگی، آزادی" را توهین و نفی خودشان قلمداد کنند و با آن عناد ورزند و در حذف آن بکوشند. البته شعاری که جایگزین کرده اند برای آن ها

خطری ندارد و خواسته هایشان را تأمین می کند. شعار "ایران، مریم، آزادی" مثل شعار "خدا، شاه، مهین" است که فقط حس قدرت طلبی شاه را تأمین می کرد، نه ضامن تمامیت ارضی ایران بود و نه ربطی به خدا داشت و می شد با آن شعار بحرین را بخشید و... شعار مجاهدین خلق هم فقط قدرت طلبی و تمامیت خواهی مجاهدین خلق را پوشش می دهد و پس ...

سامان نجاتی

مریم رجوی مدعی شده است که زنان در ایران باید آزاد باشند تا هر پوششی که خود دوست دارند را بدون ملاحظه ی هیچ کس و هیچ جا انتخاب نمایند. مجاهدین خلق ظاهراً خواهان "هر شکل پوششی" برای زنان ایران هستند و به طرح ۱۰ ماده ای برنامه مریم رجوی به عنوان رئیس جمهور مادام العمر و خودانتصابی استناد می نمایند، امری که هرگز در مناسبات خود ذره ای به آن پایبند نیستند و عمل نمی کنند.

... کسانی از آزادی زنان حرف می زنند که اگر در داخل تشیکلات آن ها زنی از آزادی، مخصوصاً آزادی پوشش مورد ادعای مریم رجوی، حرف بزند چنان سرکوب می گردد که تا آخر عمر فراموش نکند. "آزادی زنان" تبدیل به دکان دو نبشی شده است که مریم رجوی علی رغم مخالفت شدید عملی با آن تلاش می کند تا خام خیالانه زیر این چتر به اهداف خود برسد.

بخشعلی علیزاده



دروازه های مقرر اشرف ۳ در آلبانی را باز کنید.

آقای مرتضی محبی، برادر رحمت محبی (اسیر در فرقه رجوی) می گوید:

"سران فرقه رجوی برخلاف شعارهایی که گوش فلک را کر کرده و مدعی حقوق پایمال شده مردم ایران است، اما در عمل ابتدایی ترین مسائل انسانی و مدنی را از اعضای گرفتار در فرقه از جمله برادرم رحمت سلب کرده اند و سال هاست با زیر پا گذاشتن تمام اصول اخلاقی و منشور های حقوق بشر حتی حق ارتباط با خانواده ها را از اعضای خود دریغ کردند...."



عملیات کردکشی مجاهدین خلق

آقای شکرالله گرگی زاده

عضو سابق سازمان مجاهدین خلق می نویسد:

من در شهر کفری (در عراق) در یکان حمله کننده (در ارتش آزادیبخش ملی مجاهدین خلق) بودم، آن جا خیلی کردکشی دیدم، اما خاطره ی بدی که روی من تأثیر منفی گذاشت و از آن لحظه به بعد از سازمان نفرت پیدا کردم این بود که یک پیرمرد گرد کنار ستون برق نشسته بود. به ما گفتند (او را) بزنید، من نزدم. گفتم: پیرمرد از ترس رفته و یک گوشه نشسته، من چرا او را بزنم. یکی از بچه ها که حضور ذهن ندارم اسمش چه بود، این پیرمرد را با رگبار (مسلسل) BKC زد. این خاطره برایم خیلی سخت بود.

یک خاطره دیگر این که آن ها (نیروهای مجاهدین خلق) یکی از کردها را زده بودند و می گفتند که پاسدار ایران است و با لباس کردی آمده، من به این گفته ی آن ها شک داشتم، می گفتم که یک پاسدار اگر بخواهد بجنگد با لباس خودش می آید و می جنگد، مخفیانه نمی جنگد. دولت ایران اگر بخواهد بجنگد، آشکارا می گوید که گروه رجوی دشمن ماست و می خواهیم با آن ها بجنگم و این که برای جنگ با لباس کردها بیاید به نظر من واقعیت نداشت. خلاصه گفتم می خواهم بروم نگاه کنم ببینیم چه کسی است، اول نگذاشتند ولی بعد گفتند برو. من هم رفتم. می خواستم ثابت کنم که کرد است یا پاسدار؟! بنابراین رفتم جیب هایش را گشتم و مدارک و چیزهای دیگری به دست آوردم که ثابت می کرد کرد کفری است. حتی شناسنامه اش هم کردی بود.

... بعد از عملیات مروارید (جنگ مجاهدین خلق با نیروهای کرد مخالف صدام حسین در حوالی کوه مروارید در منطقه کردستان عراق) هر امکاناتی که سازمان می خواست از طرف رژیم صدام حسین به او داده شد. معمولاً این امکانات را یا به عنوان هدیه می داد یا این که رجوی می گفت: این ها را خریده ایم و برای اثبات ادعایش هم سند پوشالی درست می کرد. صدام حسین در آن لحظه ی جنگ می دانست که اگر سازمان را بسیج نکند و به مقابله با کردها وا ندارد، کردها صد در صد پیش می آمدند. صدام از طرف دیگر هم درگیر آمریکا بود. به همین خاطر هر امکاناتی که رجوی می خواست برای مقابله ی با کردها به او می داد.

در این عملیات، سازمان چند تا از نفرات خودش را سرتیپه های مروارید زد. با این توجیه که آن افراد در محاصره ی کردها بودند و می خواستند اسیر بشوند، سازمان هم آن ها را با توپ زد و اعلام کرد که خودشان گرای خودشان را دادند.

ما آن جا بودیم و با این چند نفر حدوداً ۵۰۰ متر فاصله داشتیم، اگر نیرویی از ایران یا کردها آن را محاصره می کردند، ما می دیدیم. آن افراد می خواستند گرای کردها را بدهند نه گرای خودشان را. ممکن است می خواستند از این کار استفاده ی تبلیغاتی بکنند. شاید هم این افراد از نظر سازمان مسأله ی ذهنی داشته اند، به هر حال سازمان برای تبلیغات هر کاری را انجام می دهد.

خروج از فرقه

مجاهدین خلق به خوبی می دانند که خروج و جدایی افرادشان همیشه و هر لحظه در تقدیر است و جلوگیری از آن به صورت فیزیکی یا با ترفندهای روانی و جشن های کاذب پیروزی و ... موفقی و مقطعی است. استراتژی آنان برای نگاه داشتن افراد یا غیرموجه و زشت جلوه دادن خروج آنان عبارت است از "هزینه دار کردن خروج برای فرد و حامی او"

از جمله اقدامات فرقه در این راستا عبارت اند از:

- فحاشی به خانواده و جمهوری اسلامی که به قول خودشان راه آنان را ببندد
- نوشتن نامه و گرفتن امضا برای دریافت پول از فرقه و وسوسه شدن برای همکاری با دشمن
- ضبط نقل قول های حاکی از همکاری با فرقه در زمینه های نظامی و خشونت آمیز و عملیاتی که برای پناهندگی بار منفی دارد
- ایجاد حس نداشتن تخصص و حامی و سن لازم برای زندگی مستقل بدون حمایت فرقه
- بالا بردن سطح توقع اعضا نسبت به حامیان خروج آن ها مثلاً این دروغ که: "جمهوری اسلامی در قبال وابستگی و همکاری به عضو جدا شده دستمزد زیادی می دهد" تا هم کار آن ها خیلی پرهزینه جلوه کند و هم در صورت خروج، فرد در مقابل توقع بالای خودش کم بیاورد و عبرت بقیه شود.

واقعیت این است که افرادی با همین شرایط و در اوضاع نسبتاً بدتری توانسته اند بر این مشکلات فائق آیند و تجارب آن ها باطل السحر این وسوسه های فرقه است.

سامان نجاتی



انقلاب ایدئولوژیک در فرقه رجوی

و افشاگری های خانم بتول سلطانی

بعد از شکست عملیات موسوم به فروغ جاویدان که دقیقاً نتیجه تصمیم غلط ورود به عراق، تشکیل ارتش آزادیبخش به عنوان پیاده نظام ارتش عراق و مشارکت در جنگ دوشادوش نیروهای عراق علیه ملت و نیروهای مسلح مدافع وطن و گره زدن سرنوشت مبارزه به جنگ صدام علیه ملت ایران، بود. نیروها روحیه خود را از دست داده بودند و به جای خالی هزاران هم‌رزم خود نگاه می کردند و آن را نتیجه یک تصمیم غلط می دانستند. رجوی اما بسیار سمج تر و لجوج تر و مغرورتر از آن بود که صادقانه و با جسارت انقلابی به اشتباهش اعتراف کند بلکه با فرار به جلو ابلهانه حرف جدیدتر و بالاتری زد تا نیروهای شکست خورده را از کما دربیآورد: "انقلاب ایدئولوژیک"

○ انقلاب ایدئولوژیک به معنای طلاق اجباری زن از شوهر و بالعکس و

تصاحب همه زنان توسط مسعود رجوی

رجوی به دو دلیل و با دو انگیزه اقدام به چنین کاری کرد: اول این که تعداد مردان تشکیلات به مراتب بیشتر از تعداد زنان بود و برخی خانوادگی در تشکیلات بودند و روزهای پنجشنبه و جمعه زندگی شخصی خود را داشتند و طبعاً زاد و ولد و فرزند آوری و بچه داری و کودکان و مدرسه و بوی زندگی در گوشه ای از قرارگاه اشرف به مشام همه می رسید و این بو ذائقه افراد مجرد را تحریک می نمود و در ارتباط زن و مرد و تمایلات و مناسبات مشکل ساز بود و تبعاتی به دنبال داشت و برای مسئولین تشکیلات مشکلاتی به وجود می آورد. در تأیید این نظریه شخص رجوی در نشست با حضور مسئولین و کادرهای بالای سازمان تأکید کرده بود که اگر به تعداد مردان تشکیلات، زن هم وجود داشت اساساً انقلاب ایدئولوژیک بر ما حرام بود .

دوم این که رجوی با طلاق اجباری تحت نام انقلاب ایدئولوژیک که طلاق را مقدس می نمود، قصد داشت رشته وابستگی زنان و مردان را از همدیگر قطع کند و با حلال کردن زنان بر خود، همه را به شخص خودش وابسته نماید .



در نشست انقلاب ایدئولوژیک موسوم به نشست پنج روزه، مریم رجوی به صراحت خطاب به مردان اعلام نمود و با دست اشاره کرد که از این پس زنان بر شما حرام و بر رهبری حلال هستند. آن‌ها را به حریم رهبری پرتاب کنید.

با این اقدام رجوی خواست یک تیر و چند نشان بزند:

- همه زنان را به خود وابسته کند، با هم‌خواه شدن با این زنان به صورت نوبتی و دسته جمعی مسائل غریزی و جنسی خودش و آن‌ها را حل نماید.

- با این هم‌خواهگی مانع بزرگی در مسیر جدایی و خروج زنان از تشکیلات ایجاد نماید و به قول خودش نیروهای انقلاب مریم را "لم یرتابوا" نماید. البته این موضوع بسیار سری و مخفی بود و به جز مسعود و مریم رجوی و افراد حریم رهبری کسی از آن اطلاعی نداشت و مردان فلک زده نمی دانستند بر سر زنان سابق و طلاق گرفته شان چه آمده است. اگر چه در بین شان کسانی چون ابریشم چی بودند که برای نرد عشق باختن زنش به مسعود کف زنان و دف زنان سر از پا نمی شناختند.

هست در پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده برفاقت نه تو مانی و نه من

افشاگری های خانم بتول سلطانی:

بتول سلطانی تنها کسی بود که با شهامت و جسارت تمام زنجیرهای اسارت جسمی و جنسی و روحی تشکیلات رجوی را از هم گسست و رها شد و تازه بعد از رهایی به کار و حرکت خارق العاده ای دست زد و تمام این جرم و جنایت و حرمسرای رجوی و هزار توی موسوم به "انقلاب ایدئولوژیک" را تحت عنوان رقص رهایی افشا و کاملاً بی اعتبار نمود با وجودی که خود قربانی هوسرانی شخص رجوی بود. اما بتول سلطانی اهدافی بلندتر از حفظ مسائل و اسرار شخصی خود داشت و برای دفاع از قربانیان رجوی و برای ثبت در سینه تاریخ اقدامی خارق العاده انجام داد. بتول سلطانی تمام اهداف و نیت های شوم و ضد انسانی رجوی را که با سوءاستفاده از کلمات و عبارات مقدس مآبانه و عامه پسند

انجام داده بود را افشا و تابوی کیش شخصیت و محبوبیت شخص رجوی را شکست. وی انقلاب ایدئولوژیک مریم را در گل فرو برد و به مضحکه ای حتی برای نیروهای داخل تشکیلات تبدیل نمود.

پس از افشاگری بتول سلطانی تمام کرک و پر مسعود رجوی ریخت و از کاراکتر یک رهبر کاریزماتیک به یک شخص دارای کیش شخصیت، هوسران و حرمسرا دار، متجاوز و بیمار جنسی تبدیل شد. پس تهاجم هیستریک اعضای سازمان به بتول سلطانی در هنگام ورود به آلبانی بی دلیل نیست و صرفاً ناشی از کینه رجوی و مجاهدین خلق نسبت به جداشدگان نمی باشد. اگر چه در خصوص جداشدگان نیز همچنان که اشاره نمودیم از هر تلاشی فروگذار نمی کند اما برخورد با موضوع بتول سلطانی برای تشکیلات رجوی حیثیتی است و در این جنگ تعدادی از زنان را نیز به جنگ بتول سلطانی فرستاده بود که ای بسا همین زنان نیز از قربانیان حرمسرای رجوی باشند اما هنوز در اسارت ذهنی و جسمی او و مأمور هستند و معذور.

در رویارویی تمامیت سازمان با شخص بتول سلطانی، اگر چه خانم سلطانی موفق به ورود به کشور آلبانی و شرکت در مراسم غلامرضا شگری نشد و به مبدأ بازگردانده شد، اما همین که به هدف اصلی تمامیت سازمان تبدیل شد برای او نهایت پیروزی و موفقیت است. همگان متوجه شدند که این همه حقد و کینه رجوی و سازمانش با تمام خدم و حشم ناشی از وزن و ثقل بتول سلطانی است و سازمان مجاهدین خلق این بار جدی تر به وزن و میزان تاثیر گذاری بتول سلطانی و همه همراهان و حامیانش که جداشدگان را شامل می شود پی برد و به این نتیجه رسید که شعارهای بزرگتر از دهانش چون سرنگونی، اپوزسیون و آلترناتیو و..... از سرش هم زیاد است و تمام قد به مضاف بتول سلطانی و جداشدگان و انجمن آسیلا در آلبانی آمد و از آنجا که فعالیت بتول سلطانی، جداشدگان و انجمن نجات و آسیلا وارد فاز جدیدی شده است، قطعاً منجر به اضمحلال تشکیلات رجوی و رهایی اسیران در بند خواهد شد.

علی مرادی - سمنان

رجوی و فرمان سربازکشی

رفته بود. از صندلی اش بلند شد و به جلو سن آمد به طوری که کاملاً به آن عضو نزدیک شود. سپس گفت اتفاقاً حرف من این است که باید به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران به مغز همان سرباز شلیک کرد و مغزش را روی زمین ریخت. ما باید اتفاقاً در مقابل نیروهای ارتش و سربازان با شدت عمل بیشتری برخورد کنیم تا دیگر سرباز و نیروی ارتشی به خود جرأت ندهد سرش را پایین انداخته و به جبهه بیاید. بلکه باید از وحشت فرار کند. صحبت های رجوی سالن را در شوک و تعجب فرو برد! عضو سؤال کننده آرام بر سر جای خود نشست. فرماندهان رجوی تلاش کردند با آمدن پشت میکروفن و حمایت از صحبت های رجوی فضای ملتهب سالن را آرام سازند. از فردای آن روز اعضا فهمیدند که پشت جنایت کشتن سربازان و شدت عمل علیه آن ها شخص رجوی است و وی هیچ احساس انسانی در قبال خانواده هایشان ندارد و حس مردم دوستی و دلسوزی برای مردم ایران فریبی بیش نیست.

علی اکرامی - خوزستان

... رجوی خطاب به اعضای شرکت کننده در نشست گفت هر کس سؤالی دارد بپرسد. در این لحظه یکی از اعضای گردان ۲ قرارگاه حنیف به نام خسرو اکبری اهل شیراز که بعدها دو چشم خود را در یکی از عملیات ها از دست داد پشت میکروفن رفت و خطاب به رجوی گفت: من یک سؤال که ذهنم را مشغول کرده در مورد عملیات ها دارم. برای من جنگیدن در مقابل نیروهای سپاه قابل فهم است چون دشمن ایدئولوژیکی ما هستند و می کشیم و کشته می شویم ولی سؤال و تناقض ذهنی من در رابطه با سربازانی است که مجبورند به خدمت سربازی بیایند و در مقابل ما قرار گیرند. آن ها نا آگاهانه و تحت اجبار قانون نظام وظیفه با ما می جنگند در حالی که ما ادعا داریم یک نیروی انقلابی و آگاه هستیم و آگاهانه هم به آن ها شلیک می کنیم. خیلی از این سربازان شاید از وابستگان و آشنایان ما باشند. خانواده هایشان چشم انتظار بازگشت آن ها هستند و خیلی از آن ها در حالی که روزهای آخر خدمت خود را در جبهه ها می گذرانند به دست ما کشته شدند. سؤال من این است چرا دست ما باید به خون این سربازان آلوده شود؟ سکوت مرگباری سالن را فرا گرفته بود. رجوی که انتظار چنین سؤالی را نداشت در شوک و بهت فرو



ترور ذهن ترور امید

مدتی است در فضای جامعه شاهد اتفاقات عجیبی هستیم. یک روز سامانه های مدیریت شهری هک می شود و روز دیگر تصاویری از دیدار و سخنرانی مسعود رجوی، رئیس گروه تروریستی مجاهدین خلق که در ادبیات سیاسی ایران به «منافقین» مشهور هستند در شبکه های تلویزیون داخلی ایران در قالب حملات سایبری دیده می شود.

از سویی در فضای مجازی هم فعالیت های گسترده ای در جریان است تا مردم ایران از همه چیز ناامید شوند و روز به روز خشم شان نسبت به وضعیت موجود بیشتر شود. یکسری از اکانت های سایبری هم در شبکه های اجتماعی به این موج خشم و ناامیدی دامن می زنند. حتی گاهی عملیات های تروریستی که سازمان های امنیتی و اطلاعاتی رسمی کشور آن را به گروه های تروریستی نسبت می دهند نیز فعالان ارتش سایبری مرثیه سرایی می کنند و آن را دستاویزی برای ناامیدی و احساس ناامنی در شهروندان می کنند.

عملیات تروریستی و اقدامات مسلحانه گروه مجاهدین خلق (منافقین) در ابتدای انقلاب اسلامی و دهه شصت و سپس تلاش آن ها در دوران جنگ تحمیلی برای همکاری با صدام حسین هم بر کسی پوشیده نیست اما به نظر می رسد این گروه با پوست اندازی جدیدشان این روزها در قالب های تازه تری فعالیت می کنند همچون تشکیل ارتش های سایبری در فضای مجازی برای فعالیت های تروریستی و در کنار این هنوز هم اگر امکان برایشان فراهم شود باز گزینه اقدامات تروریستی روی میزشان قرار دارد.

استاد محمد صادق کوشکی نویسنده کتاب "تبار ترور" می گوید:
"- این روزها عمده فعالیت مجاهدین خلق (منافقین) بر جنگ روانی متمرکز شده است. این جنگ علیه مردم ایران و نظام جمهوری اسلامی است. تمرکز این گروه بر ایجاد یاس در بین اقشار مختلف مردم و بزرگنمایی مشکلات است. این گروه می کوشد به جامعه این گونه القا شود که جامعه به بن بست رسیده است.

این فعالیت ها توسط بقایای سازمان منافقین در پایتخت کشور آلبنانی (اردوگاه تیرانا) به وسیله افرادی بالغ بر ۲ هزار نفر انجام می شود. این افراد اسلحه ترور را کنار گذاشتند و در فضای مجازی و به طور مشخص اینستاگرام، تویتر و تلگرام به فعالیت مشغول هستند. این گروه به دنبال «ترور ذهن» و «ترور امید» در جامعه هستند.



اعضای این گروه چون ایرانی هستند با آداب و فرهنگ ایرانی آشنا هستند. به همین دلیل در قالب هایی فعالیت می کنند که جامعه احساس نمی کند این گروه ترور را در فضای ذهن ها و در بستر رسانه ها دنبال می کند. اعضای این گروه برای عملیات های این چنین خود در قالب یک ایرانی، هم وطن و با بهانه های مختلف ظاهر می شوند و بذر نفرت و یاس و ناامیدی را در جامعه می کارند.

این نوع از فعالیت های تروریستی منافقین بسیار خطرناک تر از ترور فیزیکی افراد است. چرا که در ترور فیزیکی فقط جسم افراد هدف قرار می گیرد اما در این نوع از ترور ذهن ها و امید مورد هدف قرار می گیرد. گروه منافقین در یک فاز دیگر مشغول این هستند که جوانان جامعه را به حرکات خشن و اقدامات براندازانه سوق بدهند که این نوع از فعالیت هایشان هم در ادامه فعالیت های تروریستی گروه مذکور است.

- برای طیف نخبگان جامعه، یک دوره سه جلدی از فعالیت این گروه از دوران های متفاوت تا دوره اخیر در موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی آماده شده است. این کتاب مناسب پژوهشگران و افرادی است که خیلی جدی در زمینه این گروه کار و مطالعه می کنند. کتاب «سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)» توسط جمعی از نویسندگان به رشته تحریر درآمده است. این دوره سه جلدی به پژوهش بررسی و تبیین مستند تاریخچه، ایدئولوژی، مواضع و عملکرد سازمان نیمه مخفی و سیاسی نظامی موسوم به «سازمان مجاهدین خلق ایران» می پردازد. یکی از موارد اهمیت پژوهش کتاب یاد شده در این است که بسیاری از اسناد و تصاویری که در این کتاب درج شده است برای نخستین بار از میان ده ها هزار صفحه سند و پرونده خارج و منتشر شده اند.

از ویژگی های اصلی کتاب سه جلدی مذکور این است که به بسترها و شرایط فرهنگی، سیاسی و تاریخی زمینه ساز شکل گیری گروه مجاهدین خلق (منافقین) هم پرداخته است. برای عامه مردم شاید کتاب مناسبی - هنوز - تالیف نشده باشد، کتابی که حجم محدودی داشته باشد و در سرخط ها بتواند ماهیت این گروه را بیان کند در بازار نشر وجود ندارد. در مورد اقدامات گروه منافقین لازم است کتاب هایی برای نوجوانان داشته باشیم که نداریم. همچنین برای جوانان و مطالعه عمومی لازم است کارهایی داشته باشیم که متأسفانه ندیدم. درباره عملکرد این گروه بعد از انقلاب اسلامی و ورود به فاز تروریسم، کار پایان نامه ای قابل تاملی ندیده ام حتی کار معمولی هم ندیدم... در واقع عرصه های - تحقیقی - زیادی درباره این گروه هست که نیاز به پژوهش، تالیف کتاب و تدوین پایان نامه دارد.

- یک اتاق عملیات ضد انقلاب وجود دارد که با پول سعودی ها اداره می شود. ریاض این نقش را ایفا می کند تا گروه های مختلف اعم از مجاهدین خلق و سلطنت طلب و دیگر گروه های مختلف (اپوزیسیون) را پوشش مالی دهد. این اتاق عملیات با پشتیبانی مالی خود تلاش می کند جنگ روانی علیه کشور و ملت ما به راه بیندازد. این اتاق عملیاتی در ریاض قرار دارد و همه این گروه ها - اپوزیسیون - با اسامی مختلف در آنجا پشتیبانی مالی می شوند.

این گروه ها توسط اتاق عملیات مورد اشاره حتی برای تروریسم خشن علیه جمهوری اسلامی ایران نیز هدایت می شوند. در یک سطح بالاتر این وظیفه (ساماندهی گروه های ضد انقلاب) را لندن برعهده دارد. سازمان اطلاعات مرکزی لندن خطوط کلی عملیات های نظامی و رسانه ای علیه جمهوری اسلامی ایران را توسط گروه های مختلف (اپوزیسیون) هدایت می کند. این مجموعه گروه های مجاهدین خلق، مجموعه های تجزیه طلب و تکفیری را به کار می گیرند."



کتاب تبار ترور: مروری بر تاریخچه و کارنامه ی تروریستی سازمان مجاهدین خلق است و توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی در سال ۱۳۹۷ در ۴۳۸ صفحه منتشر شد. این کتاب مربوط به دوران شکل گیری این گروه تا زمانی است که وارد فاز تروریسم شد.

یکی از هولناک ترین سال های پس از انقلاب سال های ۶۰ - ۶۲ بود. اکنون هر کس سابت های مخالف جمهوری اسلامی را بخواند تنها از سال ۶۷ می بیند و می شنود. اما در سال ۶۰ یعنی از خرداد این سال به بعد تا سال ۶۲ و بعدها نیز جسته گریخته، روزانه ده ها و در برخی از روزها بیش از یک صد مورد ترور در ایران صورت می گرفت که عامل آن منافقین موسوم به مجاهدین خلق بودند.

گفته می شود که بیش از ۴۰۰۰ اسم را به طور مشخص در نشریه مجاهد آن سال ها می توان یافت که مسؤولیت ترور آن ها را سازمان مجاهدین برعهده گرفته است. این ها به جز مواردی است که از دست آن ها در رفته است.

کتاب تبار ترور مروری است بر ترورهای مجاهدین خلق که ضمن آن ها به مردم کوچه و بازار حمله کرده و تنها و تنها ریش را علامت حزب اللهی بودن و مستحق مرگ بودن قلمداد می کردند. این ها منهای مسؤولانی بود که در هر شهر و به خصوص در تهران به شهادت رسیدند. جالب است که بسیاری از مطالب این کتاب بر اساس منابع خود منافقین تهیه و تدوین شده است.

کتاب شامل دو بخش و بخش اول شامل چهار فصل است:

اول: سازمان مجاهدین قبل از انقلاب اسلامی

دوم: فرایند تغییر ایدولوژی

سوم: پیامدهای تغییر ایدئولوژی

چهارم: سازمان و انقلاب اسلامی

بخش دوم: سازمان مجاهدین خلق: فاز مسلحانه و تروریسم

فصل اول: زمینه ها، علل و چگونگی ورود سازمان به فاز مسلحانه

فصل دوم: عملیات های تروریستی علیه شخصیت های سیاسی و مذهبی مشهور

فصل سوم: عملیات های تروریستی علیه مسؤولان رده های میانی و شهروندان عادی

فصل چهارم: عملیات های تخریبی علیه ساختمان ها و...

تصاویر و کتابنامه و نمایه در پایان کتاب آمده است.



منافق و نهج البلاغه

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۹۴ نهج البلاغه در مورد منافقین می فرماید:

«أَحْذَرُكُمْ أَهْلَ النَّفَاقِ فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ وَ الرَّأُونَ الْمُزِلُّونَ...»؛

شما را از اهل نفاق می ترسانم؛ چراکه آنان گمراه و گمراه کننده اند، دچار لغزش و لغزاننده اند. به هر وسیله کوبنده ای برای گمراه کردن شما متوسل می شوند، و در هر کمینگاهی کمین می کنند. برای فریب مردم به دور از دیده حرکت می کنند، و چون روباه در میان جنگل انبوه از درخت می جهند... راه سخت و دشوار باطل را آسان جلوه می دهند، و از راه حق بر این پایه که راهی سخت و تنگ است می ترسانند. اینان یاران شیطان، و زبانه های آتش اند، آنان حزب شیطان اند، و بدانید حزب شیطان زیانکاران اند.

امام علی علیه السلام در همان خطبه می فرماید:

«قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا وَ لِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا وَ لِكُلِّ حَيٍّ

قَاتِلًا وَ لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا وَ لِكُلِّ لَيْلٍ مِضْبَاحًا»

یعنی «برای هر حقی، باطلی آماده دارند (و برای هر راستی کژی ای) برای هر واقعیتی، عاملی برای انحراف! و برای هر زنده ای، کشنده ای و برای هر دری کلیدی در آستین، و برای هر شبی (تاریکی)، چراغی مهیا دارند. در سؤال اصرار ورزند، و به وقت سرزنش، پرده دری کنند.»

نهج البلاغه

قربانیان جنایت های فرقه رجوی

مادران و زنان

- مادران و زنانی که به دلیل سیاست های تروریستی رجوی ها، فرزندان یا همسران شان شهید یا قربانی شدند. چه آنانی که فرزندان یا همسران شان به دستور رجوی ها ترور شدند، چه آنانی که فرزندان یا همسران شان با فریب رجوی ها، به سمت مرگ هدایت و کشته شدند.

- مادرانی که به دلیل طینت شیطانی رجوی ها فرزندان شان در فرقه رجوی اسیر بوده، اما رجوی ها اجازه ملاقات و تماس با آنان را به این مادران نمی دهند.

- زنانی که عضو فرقه بوده و با توطئه رجوی ها، موسوم به انقلاب ایدئولوژیک مجبور به طلاق همسران خود شدند و خانواده هایشان از هم پاشید.

- مادرانی که عضو فرقه بوده و رجوی ها با حيله و نیرنگ، فرزندان شان را از آن ها جدا نمودند و دیگر برنگرداندند.

- مادران و زنانی که هنوز در فرقه رجوی گرفتار هستند ولی همسر یا فرزندشان از فرقه جدا شده و درخواست ملاقات با همسر و مادر خود را دارند. در این حالت رجوی ها این

مادران یا همسران را با مغزشویی وادار به فحاشی و موضعگیری علیه فرزند یا همسرشان نموده و به این ترتیب بین آن ها دشمنی ایجاد می نماید.

- زنانی که عضو فرقه بوده و رجوی ها با توطئه شیطانی آنان را به جلسات «رقص رهایی» بردند و مسعود رجوی از آن ها بهره کشی جنسی کرد.

- زنانی که عضو فرقه رجوی بوده و به دستور رجوی ها، بر روی آنان عمل جراحی خارج کردن رحم و تخمدان صورت گرفت تا عقیم شوند.

- زنانی که عضو فرقه رجوی بوده و برای همیشه مجبور شدند با احساس مادری و همسری وداع کنند.

- مادرانی که چشم انتظار دیدار فرزند از دنیا رفتند. مادرانی که فرزندانشان در فرقه رجوی گرفتار هستند اما رجوی اجازه ملاقات به آنان را نداد و داغ دیدار با فرزند را بر دل های شان گذاشت.

- و ...

ایرج صالحی - مازندران



مونیتورینگ در ارتش سایبری مریم رجوی

مصطفی بهشتی که جدیداً از سازمان مجاهدین خلق در آلبانی جدا شده می نویسد: "وقتی تعداد مشخصی از افراد از یک جا برنامه ریزی و هدایت می شوند تا کار هدفمندی را در فضای مجازی برای ضربه زدن به یک نقطه مشخص دنبال کنند، در واقع ارتشی سایبری شکل گرفته است. این ارتش شامل یکه یا یکان هایی است که می تواند از ده نفر تا ده هزار نفر عضو داشته باشد.

مونیتورینگ افرادی که در این حوزه در داخل پادگان اشرف ۳ فعالیت می کنند در چهار مرحله انجام می گیرد. در اتاق یا سالنی که افراد پشت سیستم ها نشسته اند، تلویزیون های بزرگ موسوم به پلاسما وجود دارند که مونیتور تمام سیستم های کامپیوتر افراد به این تلویزیون ها متصل است.

یک فرمانده در هر اتاق هست که چت افراد را چک می کند. مراحل بعدی چک در اتاق فرماندهی، اتاق اطلاعات و امنیت و اتاق اینترنت و سایبری اصلی فرماندهی صورت می پذیرد. هدف از این مراحل چک امنیتی و جلوگیری از کسب اطلاعات ناخواسته از بیرون و همچنین درز اخبار تشکیلاتی توسط افراد ناراضی به بیرون تشکیلات است.

برای این که افراد نتوانند توسط تبلت ها و موبایل های هوشمند با خارج از مناسبات ارتباط بگیرند، به طریقی محل سیم کارت آن ها را خراب می کنند.

من به عنوان کسی که ۲۱ سال در سازمان مجاهدین خلق بوده ام، می گویم اشتباه محض است اگر فکر کنید مجاهدین خلق به دنبال آزادی مردم ایران هستند. آن ها فقط و فقط به دنبال کسب قدرت هستند."





دو بال پرواز

برابری و آزادی نیست بلکه از اولیه ترین حقوق انسانی خود نیز محروم شدیم. در این فرقه حتی دسترسی به وسایل ارتباطی یا وسایل ارتباط جمعی بدون اجازه تشکیلات و بدون کنترل تشکیلاتی یک جرم محسوب می شود. به مرور که پوشالی بودن تحلیل ها و خطوط استراتژیکی که رجوی مشخص می کرد مشخص تر می شد، رجوی ظاهر سازی ها را کنار می گذاشت و فشار و اختناق درون فرقه را بیشتر می کرد تا مانع از جدا شدن اعضا گردد. بعد از عملیات دیوانه وار فروغ جاویدان (مرصاد) که فرقه ضربه کمرشکنی خورد، رجوی با ریزش شدید نیرو مواجه شد، از این رو وی بحثی به نام انقلاب طلاق را پیش کشید و تا آنجا پیش رفت که خانواده را «کانون فساد» معرفی کرده و ازدواج را نیز حرام اعلام نمود. به موازات این کارها، نشست های تفتیش عقاید را در فرقه به راه انداخت که در هر مرحله اسامی گوناگونی همچون، حوض، دیگ، بند ف، عملیات جاری، غسل و... داشت. رجوی اعضای ناراضی را با شدیدترین روش ها سرکوب می کرد و هر کس که قابل مهار نبود را با کمک صدام و حزب بعث به زندان مخوف ابوغریب می فرستاد.

آقای ایرج صالحی از انجمن

نجات استان مازندران می نویسد:
در سال ۱۳۵۷ با اوج گیری انقلاب، با نام سازمان مجاهدین خلق آشنا شدم و بعد از پیروزی انقلاب با خواندن برخی کتب این سازمان و به دلیل این که برخی از دوستانم هوادار این گروه بودند، جذب آنان گردیدم و شروع به فعالیت نمودم. در سال ۱۳۶۰ ارتباطم قطع شد اما در سال ۱۳۶۴ مجدداً توسط یکی از دوستانم که به خارج رفته بود به سازمان وصل شدم و در همان سال از کشور خارج و مدتی بعد به عراق فرستاده شدم. در قسمت های مختلف سازمان کار کرده ام.

من تحت تاثیر تبلیغات این فرقه، نظام جمهوری اسلامی را قبول نداشتم و تنها با تکیه بر شوری که شعور چندانی در پشت آن نبود و تنها بر شعارها و ادعاهای این گروه تکیه داشت، بر این باور بودم که این سازمان می خواهد برای مردم ایران برابری و برادری و آزادی بیاورد، اما وقتی به درون این سازمان رفتم، به مرور متوجه شدم که واقعیت درون این فرقه با آن چه که ادعا می کردند بسیار متفاوت است. در این مناسبات نه تنها خبری از برادری و

راه های فرار را هم با متمرکز کردن افراد و چیدن چند لایه از ارتش عراق در اطراف قرارگاه ها و مسدود کردن دور قرارگاه ها با سیاح، سیم خاردار و خاکریز و گذاشتن گشت ها و پست های مختلف نگهبانی، تقریباً غیرممکن کرد. تعداد زیادی نیز طی این سال ها خودکشی نمودند.

تا در سال ۱۳۸۲ با سرنگون شدن دیکتاتوری صدام حسین، نیروهای آمریکایی مجاهدین خلق را به عنوان متحد رژیم بعث در قرارگاه اشرف محدود و خلع سلاح کردند. از آن زمان به بعد شرایط فرار از فرقه مهیا شد و من هم به همراه حدود ۸۰۰ نفر دیگر از آنجا فرار کردم و در سال ۱۳۸۴ به کشور و آغوش خانواده ام برگشتم.

گذشته ام هر چند مملو از تجارب بسیار تلخ است اما می تواند برای نسل جوان عبرت آموز باشد. به طور کلی به دو نکته اشاره می کنم، اول این که دانش و جوانی بدون کمک گرفتن از تجربه پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده کافی نیست. فرقه ها برای جذب قربانیان خود، در ابتدا آن ها را از خانواده دور کرده و بعد آن ها را اسیر می کنند. خانواده سیر بلاست آن را همواره در جلوی خود نگه دارید.

نکته دیگر این که شور و صداقت به تنهایی کافی نیست و باید شعور مکفی نیز داشت. قبل از هر اقدام و تصمیمی برای ارتباط با افراد یا گروهی، خوب در مورد آن ها مطالعه کنید و آن ها را خوب بشناسید.

اگر من و بسیاری از افراد نظیر من به حرف های خانواده هایمان گوش داده بودیم و اگر به هر کس که حرف های جذاب می زد اعتماد نمی کردیم و در مورد آن فرد یا آن گروه تحقیق می کردیم، بی شک وضعیت مان تغییر می کرد.



دوبال پرواز

شور و شعور

شعور زاپیده فکر و اندیشه است و مبتنی بر آگاهی، شناخت و دانایی است. شور زاپیده احساسات، علایق و هیجانات است. در فطرت آدمی هم شور است و هم شعور، هیچ کدام نفی دیگری نیست هرکدام می تواند در جای خویش مؤثر و مفید باشد، شور به تنهایی و شعور بدون شور پذیرفتنی نیست، زیرا شعور به تنهایی فکر، اندیشه و یک ایده است، فکری که به عمل تبدیل نشود ارزش ندارد، شوری که بر اساس شعور نباشد ممکن است به بیراهه رود. برای این که شعور به اقدام عملی تبدیل شود به شور نیازمند است و شور نیز برای این که در راستای هدف باشد بی نیاز از شعور نیست. یادمان باشد که شور و شعور در تقابل و هم عرض هم نیستند که مجبور باشیم یکی را بدون دیگری داشته باشیم، این دو مقوله در طول هم قرار دارند. جنس دو مقوله یکی نیست که بتوانند جایگزین هم یا جانشین هم شوند، بلکه دو مفهوم جدایی هستند که مکمل و متمم هم هستند، یکی بدون دیگری کامل و تمام نمی شود. شور و شعور به مثابه دو بال یک پرنده ای است که برای پرواز کردن و اوج گرفتن به هر دو به یک اندازه نیاز دارد و با یک بال پریدن امکان پذیر نمی باشد.

شور خواستن است و شعور توانستن

شور وسیله است و شعور هدف

شور عمل و اقدام است و شعور فکر و اندیشه

شور عشق است و شعور جهت حرکت

شور احساس است و شعور منطق

شور انگیزه است و شعور شناختن

شور کار دل است و شعور کار خرد

شور عمل است و شعور ایده

شور محرک احساسات و شعور محرک عمل

شکنجه خانم زهرا میرباقری

در نشست های فشار روانی موسوم به "دیگ"



خانم زهرا میرباقری عضو سابق شورای رهبری سازمان مجاهدین خلق می نویسد:

"روزی از روزهای ماه مبارک رمضان، بعد از صرف افطار، فائزه محبتکار به دستور مسعود رجوی جلسه ای در مقر ستاد داخله (که مسئول آن زهره قائمی بود) برگزار کرد. آن زمان به دلیل سرکوب های متمادی در مقرهای مختلف اسارتگاه اشرف، در بستر بیماری بودم. به من اطلاع دادند که باید در جلسه زنان لایه دوم شورای رهبری شرکت کنم، اما من از حضور در این نشست خودداری کردم.

ها از بردن من نزد پزشک و دادن دارو خودداری می کردند. همان زمان زهره قائمی توسط فاطمه همدانی به من پیام رساند که: ما برای خودمان بریده ایم که تو بمیری! و بدین وسیله حکم مرگ مرا صادر کردند!


به محض این که وارد نشست دیگ (نشست های شکنجه های روانی) فائزه شدم، با فحش ها و فریادهای زشت او مواجه گردیدم. وی بدین وسیله حاضرین در نشست دیگ را علیه من تحریک می کرد. برای بالا بردن مقاومت و برای این که فحش ها و فریاد های جنون آور فائزه که پشت میز نشسته و میکروفون داشت را نشنوم، همزمان فریاد می زدم: من بی گناهم، من بیمارم، من برحق هستم.

به فرمان او، زنان اجیر شده به طور خاص حوری سیدی یکی از زنان مسئول شورای رهبری تلاش می کردند مرا روی صندلی بنشانند، و من برای این که تسلیم فائزه نشوم، مقاومت کرده و از نشستن روی صندلی خودداری می کردم. سرانجام مرا به زور و به طرز وحشیانه روی صندلی نشانند. من از نشستن روی صندلی خودداری می کردم.

فائزه محبتکار بعد از اطلاع از این قضیه، به ۶ - ۷ نفر از زنان آن جلسه دستور داد با هر روشی که ممکن است مرا به نشست وی بکشانند. من خود را در گوشه ای از خوابگاه مخفی کردم، ولی آن زنان اجیر شده مرا پیدا کرده و در حالی که من مقاومت می کردم دست ها و پاها را گرفته به زمین می کشانند تا به جلسه فائزه ببرند. من هر چه به آن ها می گفتم: گردنم درد می کند بگذارید گردن بند طبی خود را ببندم و دست های مرا نکشید که درد گردنم تشدید می شود، آن ها به شکنجه خود ادامه می دادند و با زور لباس فرم ارتش را بر تنم کرده و مرا بر زمین می کشیدند. من مقاومت می کردم و از خوابگاه خارج نمی شدم. در نهایت دیدم با توجه به وضعیت گردنم و این که دست هایم را می کشیدند و مقاومت باعث وخامت بیماری و در نتیجه به زیان خودم می شد، به اجبار و با اسکورت زنان اجیر شده رجوی به جلسه فائزه برده شدم.

با این که پرده گوش چپم در اثر رفتارهای سرکوبگرانه در مناسبات فاشیستی رجوی پاره شده و به عفونت سختی دچار شده بودم، آن





زیرا می دانستم

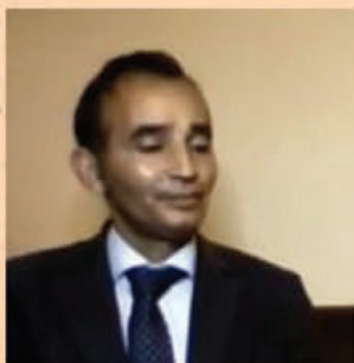
مرا با وجود بیماری شدید وادار می کنند به مدت ۶ - ۵ ساعت در نشست دیگ بمانم. در این حین، فائزه به یکی از زنان شورای رهبری پیام داد که به من بگوید داریم از تو فیلمبرداری می کنیم... این ها همه برای ترساندن و تسلیم کردن من بود. سرانجام مرا چند نفری روی صندلی نشانده و همزمان یک نفر دست هایم را به سمت پایین می کشاند، این کار باعث درد شدیدی روی گردنم می شد و هر چه می گفتم: گردن بند طبی مرا بدهید گردنم درد می کند، فائزه مانع می شد. در این میان، زنی اجیر شده پنبه های داخل گوش مرا درآورد و داخل گوش چیم که پرده آن پاره شده و عفونت شدیدی داشت فریاد زد: تو چه بیماری هستی که این قدر مقاومت می کنی؟ فائزه با سؤالات متعددی از من تفتیش عقاید می کرد. برای نمونه از من می پرسید: در آسایشگاه (خوابگاه) به چی فکر می کنی؟ تناقضات تو چیست؟ ناموس رجوی نباید تناقض حمل کند، تو چرا تناقض حمل می کنی؟ اگر از شدت درد، پشت میزاتاق کار هم بمیری نباید در آسایشگاه استراحت کنی و...". آنگاه از من خواستند چند بار تکرار کنم که: من مجاهد هستم. شکنجه های روحی و جسمی من بعد از افطار شروع و تا قبل از اذان صبح ادامه داشت و نفرات آن جمع یکی یکی از شدت خستگی و از روی اعتراض نشست دیگ را ترک کردند و فائزه مجبور شد از من یک تعهدنامه اجباری بگیرد و نشست دیگ شکست خورده اش را تمام کند تا آن جمع بتوانند برای خوردن سحری بروند. در واقع سحری به کمک فائزه آمد. این ها فقط قسمتی از خاطرات من در یک نشست دیگ با مسئولیت فائزه محبتکار بود.

بچه یا خرچه



حدود ۸۰۰ بچه به همراه پدر و مادرهایشان در پادگان اشرف زندگی می کردند، از بچه های چند ماهه گرفته تا ۱۳ و ۱۴ ساله که همه آن ها را به خارج از عراق منتقل کردند. بتول سلطانی که دو تا از فرزندانش را در سن کودکی از او جدا کرده اند می گوید: "در سازمان داشتن بچه ضد ارزش بود و یک حرام و یک گناه بزرگ به شمار می رفت. مسعود رجوی برای بچه ها از واژه خرچه استفاده می کرد و می گفت خودتان را از این بند برهانید ... پس از آن که مغزهای ما را با حرف هایشان شستشو دادند بچه هایمان را سپردیم دست سازمان و آن ها هم از عراق به کشورهای دیگر منتقل شان کردند."

بازجویی بدون تفهیم اتهام



جابر یا آرش طائی سمیرمی در سال ۱۳۷۶ در حالی که ۱۹ سال بیشتر نداشت به سازمان مجاهدین خلق در عراق پیوست. او از افراد بسیار معدودی بود که در آن دوران با هدف مبارزه با حکومت ایران و به طور خودخواسته وارد تشکیلات رجوی شد در حالی که خود نیز معتقد است که اکثریت قاطع افرادی که هم زمان با او به عضویت سازمان درآمدند با فریب و وعده های شغل، درآمد، مهاجرت به اروپا و ... به تشکیلات کشانده شدند. با این حال او از بدو ورود یعنی زمانی که هنوز در بخش پذیرش تشکیلات بود به بهانه های مختلف از سوی سران تشکیلات مورد شکنجه و بازجویی قرار گرفت.

فرقه به غیر از مسعود و مریم رجوی وجود دارند که مرحله به مرحله نمایش را جلو می برند. گاه به گاه گروهی از بازجویان برای استراحت می روند و گروهی دیگر جای آن ها را می گیرند و بدین ترتیب فرد بدون آن که تفهیم اتهام شده باشد بیش از ۶ ساعت بدون توقف تحت بازجویی و فحاشی و شکنجه روانی است. بنابر اظهارات آرش، مهدی ابریشمچی در عرصه فحاشی از همه همردیفان پیشی می گیرد تا نهایتاً آرش را به فروپاشی روانی می رساند.

او حتی پس از ۶ ساعت شکنجه روانی اجازه دستشویی رفتن نمی یابد مگر آن که سندی که مهوش سپهری در مقابل او گذاشته را امضا کند. سندی که بر اساس آن او باید بپذیرد که جاسوس است. سیامک نادری تاکید می کند که سران تشکیلات رجوی مطمئن بودند که آرش و امثال او جاسوس نیستند وگرنه برای چه منظوری آن ها را در این سال ها در تشکیلات نگه داشتند. به عقیده هر دو، مصاحبه کننده و مصاحبه شونده، امضای این سند به مثابه یوغی بود که به گردن بسیاری از افراد رده پایین تشکیلات می افتاد که تشکیلات همواره چماقی بر سر آن ها نگه دارد و برای سرکوب و انهدام انسانیت آن ها به کار گیرد.

او به زودی دریافت که "صداقت و فدا" که مجاهدین خلق ادعا می کردند در تشکیلات وجود ندارد. او می گوید: "فضا امنیتی بود و همه چیز ۱۸۰ درجه برعکس آنچه انتظار داشتم بود."

اولین باری که تشکیلات به او برجسب نفوذی زد، او را ساعت ۱۲ شب برای بازجویی بردند. او از حسن حسن زاده محصل (جلال)، محمد رضا منانی (فرهاد)، ابوالحسن مجتهد زاده (نبی)، علی سوری و مهدی نوری نام می برد که در آن روزها او را تحت شکنجه های سفید، فحش، ناسزا به مادر و تهدید به تجاوز قرار می دادند.

آرش طائی در مدت نسبتاً کوتاه حضورش در کمپ اشرف، در میانه بازجویی ها و زندان های انفرادی پی در پی شاهد شکنجه، قتل و خودکشی افراد بسیاری بود ... در آن زمان او و بسیاری دیگر از اعضای رده های پایین تشکیلات بدون هیچ آمادگی ذهنی از پادگان اشرف به پادگان باقرزاده برده می شوند. در آنجا به نوبت برای بازجویی به سالنی بزرگ فراخوانده می شوند. در جریان بازجویی حدود صد نفر از فرماندهان رده بالای تشکیلات حضور دارند. از مهدی ابریشمچی و محمد محدثین گرفته تا مهوش سپهری، مژگان پارسایی و ژیلا دیهیم.

به گفته آرش، طی ساعت های متوالی حضور تک نفره در آن فضای پرتنش، همه سران

اسب کهر کیست؟

"اسب کهر را بنگر (Behold a Pale Horse)" یک فیلم سینمایی قدیمی است که در یکی از سکانس های پایانی آن یکی از انقلابیون اسپانیایی که با فاشیسم حاکم می جنگد تنها یک فشنگ در تفنگش دارد که می خواهد با آن فرمانده نیروهای فاشیست را بزند. اما همان موقع با دوربین متوجه می شود که یکی از دوستانش در نزد فرمانده فاشیست هاست و می فهمد که وی مخفیانه با دشمن همکاری می نماید. او بین دو نفر که در تیررس سلاحش هستند کسی را می زند که همرمزم او بوده و حالا خیانتش بر روی آشکار شده است. از دیدگاه تیرانداز نفری که باید کشته شود دوست خودش است که مخفیانه با دشمن همکاری داشته است.

مسعود رجوی دستور داده بود تا بارها این فیلم در داخل تشکیلات پخش گردد. در نشست های مختلف، چند بار ضمن تعریف از محتوای این فیلم گفت که هدفش سرکوب و سرجای خود نشانیدن افرادی می باشد که در تشکیلات به ترک سازمان می اندیشند. بعدها در نشست هایی فرمان قتل جادشگان را صادر کرد و گفت کسانی که اقدام به قتل جادشگان می کنند نگران مکان زندگی شان نباشند زیرا زندان های اروپا دست کمی از هتل ندارند.

رجوی می خواست به عناصر فرقه بفهماند که گلوله را به کسی بزنید که به شما پشت کرده و اگر امکان انتقام گیری داشتید کسی را هدف گلوله قرار دهید که سال ها در کنار خودتان بوده و الآن نیست. رجوی این مزخرفات و توجیهات سخیف را مدام به خورد افراد می داد تا کسی از او سؤال نپرسد، انتقاد نکند و خواهان جدایی نباشد... بر اساس دکترین فرقه رجوی، عضویت در فرقه، مادام العمر است و خروج ممنوع می باشد و هر کس جدا شود بالاترین گناه را مرتکب شده و مجازات او مرگ است.

رجوی برای کسب قدرت و حفظ خود به دامان تمام دشمنان ایران و ایرانی آویخت و اکنون نیز خدمات خائنانه و وطن فروشانه خود را در اختیار سعودی، اسرائیل و جنگ طلبان آمریکایی قرار داده است. او توجیه گر ایجاد محدودیت ها و محاصره اقتصادی ظالمانه غرب علیه مردم ایران و خواهان افزایش و تشدید آن ها است.

بخشعلی علیزاده



ارعاب در اسکان

در سال ۱۳۷۶ زندان اسکان در گوشه جنوب غربی پادگان مخوف اشرف، احداث شد یا بهتر بگوییم تکمیل گردید.

ظرفیت این زندان با سلول های آن طرف دیوار و این طرف دیوار، مجموعاً حدود ۴۰ سلول انفرادی بود، هر ۴ یا ۵ سلول یک دستشویی در راهرو داشت، در کنار هر دستشویی یک حمام نیز قرار گرفته بود، از دستشویی فقط ۳ بار در روز می توانستیم استفاده کنیم، آن هم صبح، ظهر و شب، هر بار که نیاز داشتیم باید درب سلول را با انگشت می زدیم تا نگهبان صدایمان را بشنود و بیاید، حق صحبت در سلول حتی با خودمان را نیز نداشتیم و حق نداشتیم نگهبان را صدا بزنیم، اگر کسی این ضابطه زندان را نقض می کرد، درب سلول اش را باز کرده و با مشتش و لگد ساکتش می کردند و از دستشویی و غذا هم خبری نمی شد.

برای همین یاد گرفته بودیم هر بار که در سلول انفرادی را به علامت درخواست دستشویی می زدیم، باید آنقدر صبر می کردیم که سر و کله نگهبان پیدا شود و اگر لطف می کرد درب را باز کرده و ما به دستشویی می رفتیم.

ما تا عمر داشتیم و شنیدیم، زندان برای نگهداری افراد خطرناک برای جامعه، برای کسانی که به مشکلات مالی خوردند و نتوانستند تعهدات مالی خود را در موعد مقرر انجام دهند و همچنین اصلاح و تربیت بوده است ... پس از احکام قضایی تفهیم شده به فرد، او را راهی زندان می کنند و هر زندانی مدت زمان محکومیت معین خود را در آن زندان می گذراند و عاقبت هم آزاد می شود، او همواره از امکان ارتباط تلفنی، حضوری و احیاناً مرخصی از زندان نیز برخوردار است.

یکی از اعضای سازمان در تلویزیون مجاهدین خلق می گفت: "اساس و ماهیت وجودی هر زندان برای ارباب و به تسلیم درآوردن و ترساندن مردم است!"

... ما به چشم خود دیدیم که زندان های رجوی برای ارباب و ترساندن منتقدانی است که به شیوه های دیکتاتورمآبانه سازمان و رجوی ها معترض هستند. خروجی زندان های رجوی، افرادی هستند که از حبس و زندان انفرادی، جان سالم به در بردند و زنده ماندند و مطیع و فرمانبردار به مناسبات برگشتند.

فرقه ها و آسیب های آن به خانواده

خانواده نهادی است که تقویت و تحکیم آن به سلامت جامعه می انجامد. یکی از عوامل مؤثر تحکیم خانواده حفظ شأن و جایگاه اعضای آن است. پدر، مادر و فرزندان هر کدام حقوق و وظایفی دارند که تداوم روح همبستگی در خانواده منوط به حفظ این حقوق و وظایف است. این نهاد کوچک اما تأثیرگذار در معرض آسیب هایی قرار دارد و از جمله این آسیب ها می توان به فرقه گرایی اشاره کرد.

فرقه ها به شیوه های مختلف بنیان خانواده را از هم می پاشند. فرقه تک تک اعضای خانواده را نشان می کند و به فراخور وظایف و حقوق شان نسخه ای برای دور کردن آن ها از کانون گرم خانواده می پیچد. برخی فرقه ها با نفوذ بر فرزندان از والدین آن ها تصاویر شیطانی ارایه می دهند و آن ها را مانع رسیدن فرد به نهایی که فرقه در نظر دارد معرفی می کنند.

سیستم فرقه ای برای در اختیار گرفتن عنان فکر و اندیشه اعضا، هویت فردی آنان را از آن ها گرفته و در یک هویت جعلی جمع فرقه ای استحاله می کند. هویت جدید عضو فرقه در واقع تجلی هویت دلخواه رهبر فرقه است چرا که معمولاً در فرقه ها اگر چه در ابتدا با شعارهای جذاب و فریبنده، افراد را به خود جذب می کنند اما در ادامه حیات فرقه آنچه روشن و برجسته است شخص پرستی است و امور فرقه بر اساس ایده ها و فهم شخصی رهبر فرقه می گذرد.

تحقیقات نشان داده است بیشترین نگرانی والدینی که فرزندانشان درچنین فرقه هایی اسیرند این است که فرزندان با ورود به فرقه الگوهای خانواده را بر نمی تابند و الگوپذیری آن ها از رهبر فرقه و تشکیلات فرقه ای، آن ها را وادار به دروغ گفتن به والدین کرده، و با ایجاد محدودیت هایی در روابط اعضا با غیراعضای فرقه ای و سرگرم کردن آن ها به برخی امور درون فرقه ای قدم به قدم او را از محیط امن خانه جدا کرده و به سوی دنیای تاریک و نا امن فرقه ای سوق می دهد. در این میان سال های طلایی عمر فرزندان که باید برای ساختن آینده، پرداختن به تحصیل و اشتغال و تشکیل خانواده صرف شود در تشکیلات فرقه ای تلف شده و نتیجه ای جز سرخوردگی و بر باد رفتن انگیزه، نشاط و شادابی جوانی او ندارد. این افراد بعد از چند سال عضویت در فرقه با واقعیت پوشالی فرقه مواجه می شوند و اگر شهامت خروج از فرقه را داشته باشند آسیب های متعدد روحی روانی را تجربه کرده اند.

گاهی افراد با علم به ناکارآمدی و دروغین بودن فرقه در آن می مانند. این امر دلایل زیادی دارد: ترس از پذیرفته نشدن در جامعه بیرون از فرقه، تکنیک های تداوم حضور افراد در فرقه از قبیل



وابسته کردن فرد به فرقه با پایین آوردن اعتماد به نفس، تهدید و ارباب از طرد و حتی حذف در صورت خروج از فرقه و...

مادر خانواده نیز در این میان بی نصیب نمی ماند و مورد توجه سران فرقه ای قرار می گیرد. فرقه های نوظهور خود را داعیه دار حقوق پایمال شده زنان در جامعه معرفی می کنند و به آن ها وعده رسیدن به جایگاه حقیقی و حقوق ضایع شده را می دهند. در برخی فرقه ها زنان می توانند تا حد رهبری، مستری، ابر استاد و... ارتقا یابند و از شر آشپزی و گردگیری و بشور و بساب تحمیل شده بر او در خانه خلاص شوند. به زنان القا می شود آن ها قابلیت رهبری و استادی را دارند چیزی که فرصت آن در ادیان سنتی برایش پیش نمی آید. ماهیت زنانه دادن به فرقه های نوظهور و تأکید بر استعداد زنان در زودتر رسیدن به معنویت در باغ سبزی است که در ابتدای ورود به فرقه، مسحور کننده و جذاب است. اما در زیر پوست فرقه سوءاستفاده رذیلانه از زنان است. به طوری که در ادامه، فرقه به بهانه های مختلف از ورود زن به سطح رهبری فرقه جلوگیری می کنند. به عنوان مثال اشو که فرقه اش مدعی بود زنان بخش اعظم تشکیلات را مدیریت می کنند، معتقد بود زنان قابلیت شاگردی بیشتری نسبت به رهبری دارند.

شاید در این میان وضعیت مردان بسیار آسف بار باشد. گرچه به ظاهر به نظر می رسد مردان در فرقه ها نقش استثماری دارند اما این موضوع منحصر به رهبران فرقه است و مردان قربانیان فعالیت فرقه ای در خانواده اند. فرقه ها مردان را متهم به ظلم به زن و فرزندان می کنند و آنان را مانع رشد معنوی و اجتماعی خانواده می دانند، در حالی که اگر اقتدار مرد و حمایت او در محیط خانواده حفظ شود این نهاد کوچک از هجمه های بیرونی مصون خواهد بود.

هنگامی که خانواده از انسجام و قوام لازم برخوردار نباشد روزه های نفوذ باز می شود. اینجاست که هویت جدید به راحتی می تواند جایگزین ارزش ها و فرهنگ اصیل خانواده شود و متعاقباً جامعه هم متأثر از این تغییر و ارزش زدایی از خانواده ها دستخوش تغییر می شود. چنین جامعه ای به راحتی پذیرای تفکرات و شیوه زندگی مطلوب نظام سلطه می شود.

پایگاه خبری تحلیلی فرقه



در روز ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و روز مادر، خانم معصومه دهقانی عصمت آبادی که قریب به سی و پنج سال است فرزندش محمد زارع زاده بغداد آبادی را ندیده و خبری از وی ندارد، خطاب به فرزند اسیرش گفت:

"محمد عزیزم نگاهی به عکس مادر پیر و چشم به راهت بیانداز. آنگاه که رفتی مویی از من سفید نشده بود، اما حالا بنگر که چه پیر و فرتوت شده ام. کمرم در اثر غم هجران تو همچو کمانی شده ...

می بینی؟ که عصا به دست شده ام در حالی که تو باید عصای دست من باشی. چقدر دلم می گیرد مثل چنین روزی که خواهرانت و برادرت روز مادر را به من تبریک می گویند، اما جای تو در بین همه آن ها خالیست.

بین که هنوز نور امید دیدار تو در چشمان بی فروغم سوسو می زند.

هنوز پس از سی و پنج سال هر کس زنگ خانه را به صدا درمی آورد، دلم به لرزه می افتد و با این که بیمارم و نمی توانم به خوبی از جای خود بلند شوم، نیم نگاهی به در می اندازم شاید محمدم از در وارد شود."



واگویه های مثبت یکی از افراد جداشده از فرقه رجوی

می گفتند: انقلاب مریم انسان را زیبا می کند! ماه ها و شاید سال ها گذشت و ما را هم انقلاباندند! اما در این انقلاب! بر چین و چروک های صورتمان افزوده شد، موهایمان سفید شد، چشم هایمان گود افتاد، سیاه شدیم، افسرده شدیم، پیر شدیم، جوانی مان را از دست دادیم، پرپر شدیم، نابود شدیم، از بین رفتیم، خانواده هایمان هم از دست رفت، زندان های انفرادی سازمان را زیارت کردیم، شکنجه ها شدیم، اما، اما زیبا نشدیم!

روزی که من از سازمان برگشتم، یک عکس برای کارت ملی ام گرفتم، چند ماه و شاید چند سال هم که گذشت، من هر بار که در جایی کارت ملی ام را نشان می دهم، می گویند این شما نیستید، شما جوان تر و زیباتر هستید، این برادر بزرگ شماست؟ و مشخصاتم را چک می کنند که کارت ملی آیا مال خودم است؟ من بعد از ترک آن انقلاب، زیباتر و جوان تر شدم، اکنون که نزدیک به ۱۶ سال از جدایی ام از آن فرقه ی لعنتی می گذرد، جوان تر و زیباتر از آن روز هستم و این نتیجه را گرفتم که :

روابط اجتماعی انسان را زیبا می کند، نه کنج غار تنهایی نشستن در اشرف .

ازدواج و فرزند داشتن و پدر شدن و بابا شدن، یک مرد را زیبا می کند، نه مجرد اجباری در اشرف!

ادامه تحصیل و موفقیت های شغلی انسان را زیبا می کند و نه جمود فکری و تخریب شخصیتی در اشرف.

نفس کشیدن در فضای آزاد و آزادی، انسان را زیبا می کند و نه حصارهای تو در توی اشرف.

صحبت کردن و آزادی بیان، انسان را زیبا می کند و نه سرکوب تشکیلاتی و خفقان و زندان در مناسبات رجوی.

شادی و تفریح و رفتن به دامن صحرا، انسان را زیباتر می کند و نه کارهای اجباری و بیگاری کشیدن در اشرف .

بوی طبیعت، خنکای نسیم، دشت های پوشیده شده از شقایق وحشی که آزادانه در نسیم می رقصد و منتظر نگاه های زیبای ما هستند، انسان را زیباتر می کند و نه خرزهره های اشرف و کار اجباری در گرمای ۵۰ درجه.



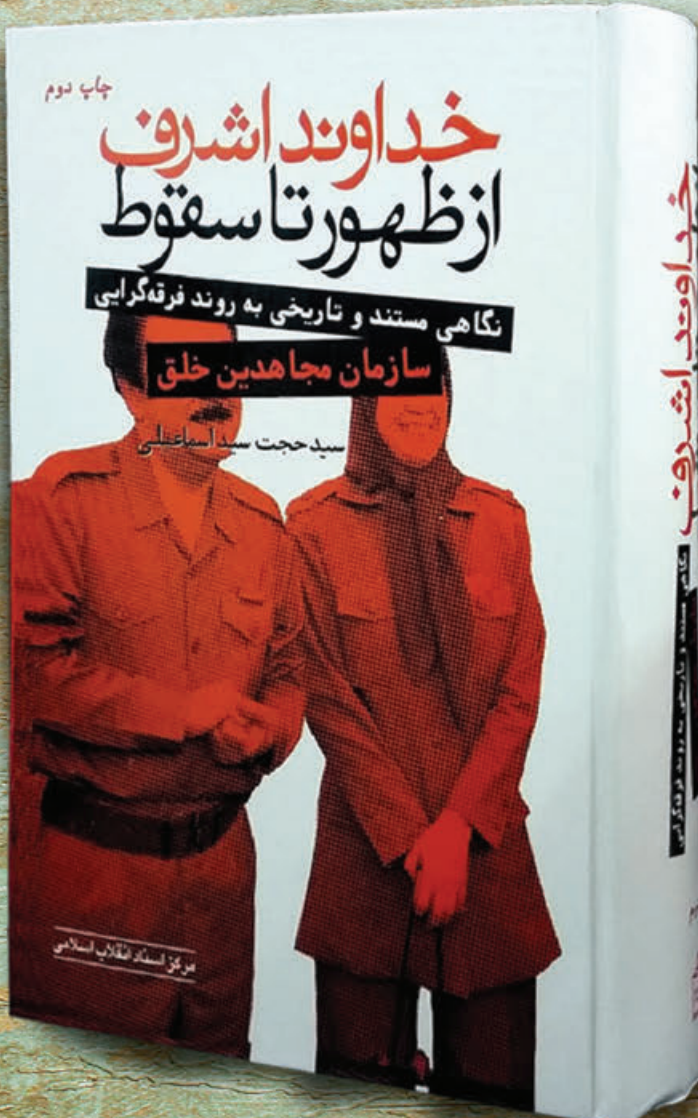
فرزندان اعضای جداشده؛
خاری در چشم سران فرقه رجوی



آرمیتا و آمینیس فرزندان
آقای محمدرضا گلی اسکاردی

معرفی کتاب "خداوند اشرف از ظهور تا سقوط" و معرفی نویسنده "سید حجت سیداسماعیلی"

آقای سید حجت سیداسماعیلی فارغ التحصیل رشته علوم سیاسی در مقطع کارشناسی ارشد است. وی متولد ۱۳۴۳ و عضو پیشین شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق، در سال ۱۳۵۷ با پیروزی انقلاب به تشکیلات این سازمان پیوست. اعلام جنگ مسلحانه در سی خرداد سال ۱۳۶۰ و شکست سنگین مجاهدین خلق در این عرصه، راهی جز خروج از کشور بر رهبری و بدنه این سازمان باقی نگذاشت. آقای سیداسماعیلی نیز در سال ۱۳۶۳ بر اساس خط سازمانی از کشور خارج و وارد ترکیه شد و در دانشگاه Yildiz شهر استانبول در رشته مهندسی مکانیک مشغول به تحصیل گردید. یک سال بعد، به دستور سازمان ترک تحصیل نمود و در سال ۱۳۶۴ به همراه جمعی دیگر به کشور عراق انتقال یافت و پس از گذراندن آموزش های مقدماتی در قسمت حفاظت یکی از پایگاه های مرزی سازمان به نام «تدین» مشغول به کار شد. در اوایل سال ۱۳۶۵ وارد واحدهای نظامی سازمان گردید و در زمستان سال ۶۵ و با اخراج سازمان از مناطق تحت کنترل گروه های کرد عراقی در استان سلیمانیه، به همراه سایر نیروهای سازمان به قرارگاه اشرف در نزدیکی شهر خالص منتقل و در پشتیبانی یکی از تیپ های رزمی سازماندهی گردید.



در سال ۱۳۶۷ به تیپ ۱۱، تحت فرماندهی حسین ربوبی با نام مستعار فضلی منتقل و مسئولیت دفتر وی را عهده دار شد. آقای سیداسماعیلی در جریان عملیات فروغ جاویدان در سوم مرداد ماه ۱۳۶۷ جزو تیم حفاظت فرماندهی این تیپ بود. بعد از شکست عملیات فروغ جاویدان و بازگشت نیروها به قرارگاه اشرف، به ستاد اطلاعات مرکزی سازمان در قرارگاه بدیع زادگان - مقر اختصاصی مسعود رجوی در غرب بغداد انتقال یافت. پس از چند ماه برای انجام یک مأموریت سازمانی به کشور ترکیه رفت و پس از سه سال اقامت در این کشور مجدداً به عراق بازگشت. در سال ۱۳۷۲ به امان پایتخت اردن اعزام گردید.

آقای سیداسماعیلی به مدت ۱۶ سال از عمر تشکیلاتی خود را در ستاد اطلاعات مرکزی و بخش اطلاعات تعدادی از ارتش های سازمان گذراند.

وی در جریان حمله آمریکا به عراق که منجر به سقوط صدام حسین در فروردین سال ۱۳۸۲ گردید، به عنوان افسر اطلاعات در ستاد صدیقه حسینی از اعضای ارشد شورای رهبری سازمان که فرماندهی عملیاتی قرارگاه علوی با دو ارتش سوم و یازدهم را به عهده داشت، فعالیت می کرد.

آقای سیداسماعیلی طی مدتی که در سازمان حضور داشت، از نزدیک شاهد انواع فشارهای روحی و روانی بر اعضای مجاهدین خلق و فعالیت های جاسوسی این سازمان به نفع کشور عراق در زمان حکومت صدام حسین، نیروهای آمریکایی مستقر در خاک عراق بعد از سقوط صدام حسین و برخی دیگر از کشورهای منطقه و غرب بوده است. بدین ترتیب وی پس از ۲۷ سال همکاری حرفه ای با تشکیلات مجاهدین خلق با پی بردن به مناسبات فرقه ای و ضد مردمی این سازمان، تشکیلات مجاهدین خلق را ترک و در اسفند سال ۱۳۸۳ به ایران بازگشت.

آقای سید حجت سیداسماعیلی نویسنده ی کتاب خداوند اشرف در معرفی اثر خود می گوید:

"این کتاب حاصل چهار سال کار مستمر در ثبت مشاهدات و مستندات در خصوص بررسی علل و چگونگی بروز و تشریح ساختارهای فرقه ای و فعالیت های جاسوسی در سازمان مجاهدین خلق است. کتاب خداوند اشرف از ظهور تا سقوط در ۹۳۵ صفحه در سال ۱۳۹۳ توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ و منتشر گردید. این کتاب در سال ۱۳۹۶ به چاپ دوم رسید. واقعیت این است که سازمان مجاهدین خلق منحصر به فردترین تشکیلات و گروه فرقه ای سیاسی - مذهبی از یک هزار قبل به

این سو در ایران است که توانسته بیشترین ضایعات انسانی را در ابعاد یک فاجعه بر جامعه ما تحمیل کند.

بنابراین شناخت عمیق و علمی بنیادهای فکری و مناسبات تشکیلاتی مجاهدین خلق که در این کتاب بدان پرداخته شده است، می تواند نقش بسزایی در افشای ماهیت و حقیقت درون تشکیلاتی مجاهدین خلق داشته باشد. چرا که در دنیای امروزی، فرقه ها تهدید جدی برای سلامتی جامعه به ویژه برای نسل جوان و تحصیل کرده کشورها به حساب می آیند که باید با افشگری روابط حاکم بر مناسبات آن ها و آگاهی دادن از تمام راه های ممکن، جامعه را در مقابل تهدید فرقه گرایی واکسینه کرد.

این کتاب با الهام از کتاب معروف "فرقه ها در میان ما" اثر به جا مانده از خانم دکتر مارگارت تالر سینگر فقید، روانشناس کلینیکی و استاد ممتاز وقت دانشگاه کالیفرنیا در برکلی آمریکا در کادر مناسبات فرقه ای حاکم بر تشکیلات مجاهدین خلق با ساختار فرقه ای آن نوشته شده است. کتاب "فرقه ها در میان ما" در سال ۱۳۹۰ توسط مهندس ابراهیم خدابنده به فارسی ترجمه گردید.

خانم سینگر فقید در کتاب خود با مهارت تمام توانسته است مناسبات پیچیده حاکم بر درون فرقه ها را مورد بررسی موشکافانه قرار داده و به خوبی شرایط لازم برای به اجرا درآوردن پروسه بازسازی فکری را در ۶ تم تشریح کند.

خانم سینگر همچنین در این کتاب ۸ تم لازم توسط روانشناس "روبرت جی لیفتون" و ۳ تم لازم توسط روانشناس "ادگار شاین" که برای روند بازسازی تحمیل روانی تعریف شده اند را نیز مورد بررسی قرار داده است. شایان توجه این که تمامی تم هایی که از جانب سه محقق فوق در رابطه با فرقه ها بیان شده اند تقریباً بی کم و کاست در مورد سازمان مجاهدین خلق نیز صدق می کند که

در این کتاب به طور مفصل تشریح شده است. علاوه بر این، مؤلفه های دیگری که شاخص های خاص شناخت مناسبات فرقه ای مجاهدین خلق است نیز در این کتاب محور بندی و مفصلاً به بیان آن پرداخته شده است.

... آنچه که امروز خیلی آزاردهنده است نخ زرد جریان فحاشی و ناسزاگویی در فرقه های معاصر از جمله سازمان مجاهدین خلق نسبت به منتقدین خود که مسبوق به سابقه نیز هست، می باشد. این حربه برای رهبران فرقه ای مجاهدین خلق فرصت می دهد تا ضمن فرار از پاسخگویی به عملکردشان در سه دهه گذشته، مناسبات غیر دموکراتیک درون تشکیلاتی مبتنی بر ایدئولوژی فرقه ای، و بی هویتی محتوایی شان را نیز بیوشانند. به ویژه این که وقتی پای مزدوری و جاسوسی به نفع کشورهای بیگانه و اقدام علیه مردم خودشان نیز در میان باشد.

بنابراین افرادی که نکته ای در مقابل این انحصارگراها گفته اند و به مشی و حرکت آنان انتقادی کرده اند (حتی اگر این انتقاد از میان اعضای فعال خود گروه یا از طرف کسانی که قبلاً عضو این گروه بودند باشد) این فرقه ها باب تخطئه و فحاشی و اتهام زنی را که ریشه در ماهیت تفکرات فرقه ای چنین گروه هایی دارد، باز کرده و مورد خشم و کین رهبران آنان واقع شده اند.

نتیجه این که در فرقه های معاصر از جمله سازمان مجاهدین خلق، آنچه که وجه اشتراک همه آن هاست، تلقی انحصارگرایانه ای است که رهبری هر فرقه از مکتب و از فرقه خودش دارد و در نتیجه هر کسی غیر از خودش را ناحق می دانند.

دایره این شیوه اتهام زنی تنها به افراد مناسبات داخل فرقه یا کسانی که از آن ها جدا شده اند ختم نمی شود بلکه هر کس و

هر تشکل و گروهی که در مقابل انحرافات آنان موضعگیری کند به همان اتهامات فرقه ساخته که تنها در کادر حذف رقیب در راستای کسب قدرت مطلقه حاکمیت و البته به هر قیمت تجزیه و تحلیل می شود، تسری پیدا می کند.

حال آنچه که در این میان مطرح می شود این است که در شرایط فعلی وظیفه ما در مقابل این هتاکي ها و فحاشی ها چیست؟ آیا باید مقابله به مثل کرد؟ یا سکوت پیشه کرد؟

جواب سؤال این است: البته که سکوت جایز نیست. حرکت ما یک حرکت پژوهشی و آگاهی بخش از خطرناک ترین نوع تهدید و معضل اجتماعی است و ما هر چه که مشی و پژوهش های صحیح علمی و مستندات در رابطه با شناساندن ماهیت فرقه ای و فعالیت های جاسوسی و ضد ایرانی مجاهدین خلق حکم کند، همان را به عنوان نتایج به جامعه عرضه خواهیم کرد.

باشد که این قدم هر چند کوچک پاسخی به ندای وجدان و کمکی در شناخت هر چه بیشتر گروه های فرقه ای، به ویژه سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک فرقه نوظهور در قرن بیست و یکم در جامعه امروز ایرانی باشد."



(قسمت ششم)

کانون های شورشی

به اصطلاح "کانون های شورشی" فرقه تروریستی رجوی

جوان فریب خورده: خوشحالم که دستگیر شدم!

قسمت ششم

علی نوجوانی ۱۶ ساله با تیپ و قیافه ای منطبق با آخرین مُدهای روز است. تخصص و علاقه اش موسیقی است و با وجود سن کم اش آهنگ سازی هم کرده است. با ورزش پارکور هم آشناست و آشنایی با برخی نرم افزارهای تدوین نیز سبب شده تا بتواند از خودش و دوستانش در همین رابطه کلیپ درست کند و در شبکه های اجتماعی منتشر نماید. در نگاه اول سن و سال کم و تیپ و قیافه اش باور این مسأله را سخت می کند که او با سازمان مجاهدین خلق (گروهک تروریستی منافقین - فرقه مخرب رجوی) مرتبط بوده است. به نظر می رسد علاقه، دغدغه و به طور کلی گرایشات نسل جدید آن هم با چنین تیپ و قیافه ای فرسنگ ها با اندیشه های یک فرقه تروریستی فاصله داشته باشد. زیرا علی و دوستانش هیچ شباهتی به آن جوانانی که در انتهای دهه ۵۰ و در ابتدای دهه ۶۰ فریب خورده و جذب مجاهدین خلق می شدند، نداشته و ندارد.

علی هیچ آشنایی با گذشته، ایدئولوژی و دیگر مؤلفه های فرقه رجوی نداشت. او فقط فریب روش های جدید و به روز شده سرپل های سازمان در شبکه های اجتماعی را خورده بود و بدون این که اصلاً بداند برای چه گروهی و با چه سابقه ای کار می کند، به واسطه تحریک احساسات و به قول خودش شستشوی مغزی به

خدمت تروریست ها درآمده و به همراه دوستانش در یک کار گروهی، دست به شعارنویسی و حتی خرابکاری زده بود.

علی هستم، ۱۶ سال دارم و شغلم آهنگسازی است. با خانواده زندگی می کنم و تا پایه هفتم درس خوانده و مجرد هستم.

آشنایی من با سازمان مجاهدین خلق از طریق یک دوست صورت گرفت. من اصلاً این ها را نمی شناختم و چیزی راجع به مجاهدین خلق نمی دانستم. آن دوست من آن موقع خیلی اصرار می کرد که بیا برایشان کار کنیم.

منظور از کار هم این بود که در شورش و اغتشاشات و این کارها شرکت کنیم، شعارنویسی کنیم، می گفت بیا ماشین آتش بزنیم، خصوصاً ماشین های پلیس. بعد می گفت بیا پایگاه های بسیج را آتش بزنیم و کلاً از این پیشنهادات می داد.

من همه پیشنهاداتش را رد می کردم، ولی آنقدر در گوشم خواند که مغزم را شستشو داد و بالأخره قبول کردم که یک کاری بکنم.

شیوه عوامل فرقه رجوی این طور است که اول به عنوان یک دوست جلو می آیند، خودشان را عاشق کشور نشان می دهند که می خواهند به کشور کمک کنند، بعد کم کم واقعیت خودشان را نشان می دهند.

از روی ظاهر و صحبت های اولیه فکر می کردم که این ها کار خوبی انجام می دهند. منظور من در واقع همان عضو سازمان است که از طریق فضای مجازی با او مرتبط شده بودم.

دوست من باعث آشنایی من با آن عضو شد و او هم توانست مغز من را شستشو دهد. در صحبت های اولیه در مورد مشکلات کشور صحبت می کرد و خیلی هم به اصطلاح پیازداغش را زیاد می کرد.

به اندازه کافی که ذهن من آماده شد و حاضر به همکاری و کمک برای به اصطلاح نجات کشور شدم، از من کار خواست. کارش هم این بود که ابتدا شعار نویسی کنم، در اغتشاشات حضور پیدا کنم و آنجا افراد را شناسایی کنم و در مراحل بعدی هم آتش کشیدن ماشین پلیس یا بنرها یا پایگاه بسیج را از من می خواست.

من آن زمان فکر می کردم که برای آزادی کشورم و حل مشکلاتش کار می کنم. فکر می کردم مشکلات کشور از این طریق حل می شود. یعنی این طوری در مغز من جا انداخته بود. دوستم قصدش به دست آوردن پول بود. برای همین خیلی اصرار کرد تا من هم با سازمان مرتبط شوم، زیرا عضو سازمان از دوستم خواسته بود که حداقل یک نفر از نزدیکان و دوستانش را برای این کار معرفی کند.

ابتدای کار پیشنهاد پول هم وجود داشت و دوست من هم کلاً برای گرفتن پول این کار را می کرد. او می گفت بیا چند تا کار برایشان بکنیم و یکی دو میلیون به جیب بزنیم و بعداً دیگر جوابشان را ندهیم. من معتقد بودم که یک میلیون و دو میلیون اصلاً ارزش ندارد که بخواهیم کار خلافی انجام بدهیم که احتمال دستگیری هم وجود داشت و آبرویم هم در میان در و همسایه و فامیل به کلی می رفت، اما دوستم آنقدر اصرار کرد که با عضو سازمان به نام فرشید آشنا شدم.

فرشید من را شستشوی مغزی داد و بالأخره ترغیب کرد که برای آزادی کشورم یک کاری بکنم. ما هم شروع کردیم برایش کار انجام دادن که شامل حضور در اغتشاشات و تهیه مستند از شلوغی ها و اعتراضات خیابانی بود.

در نهایت من هم پیشنهاد پول را قبول کردم ولی هیچ پولی پرداخت نشد. البته؛ وقتی که کار را برایش شروع کردیم، طوری مغزمان شستشو پیدا کرده بود که دیگر حاضر بودیم بدون پول هم کار کنیم، من دیگر به پول فکر نمی کردم و تصور می کردم کار بزرگی برای کشورم انجام می دهم. به نظر من آن ها واقعاً کارشان را خوب بلدند، می دانند جوانانی مثل من را چطور آلوده کنند. پیوسته از جمهوری اسلامی بد می گفت. البته آن ها می گفتند «رژیم» ایران.

من هم فکر می کردم که اگر می خواهم کار بزرگی بکنم باید با این ظلم ها مبارزه کنم اما اکنون این اعتقاد را ندارم. الآن فکر می کنم حتی اگر ظلمی هم وجود داشته باشد، به این جنایتکارها ربطی ندارد، ما یک کشوری هستیم که خودمان باید مشکلات خودمان را حل کنیم؛ حالا هر مشکلی هم که داشته باشیم.

خیلی دروغ می گفتند، مثلاً در مورد داعش می گفتند که خود سپاه پاسداران داعش را تولید کرده و خود سپاهی ها هم داعش اند و هر انفجاری که داعش انجام می دهد، خود سپاه مسئول آن است. ما هم هیچ گاه راجع به این صحبت ها تحقیق نکردیم. درحالی که با یک سرچ ساده در اینترنت یا دیدن دو تا فیلم می توانستیم بفهمیم که این حرف ها دروغ محض است. من بعداً فهمیدم که سپاه پاسداران داعش را از بین برد.

دوستم چند بار شعارنویسی کرد و فیلم گرفتیم، در اغتشاشات حاضر شدیم و شعار دادیم و فیلم گرفتیم و برای فرشید فرستادیم. فیلم ها را در شبکه سیمای آزادی که متعلق به خود فرقه است پخش می کردند. بعد آنجا می گفتند که هواداران مجاهدین خلق شورش کردند و از این جور حرف ها...



این کارها دست برداریم. من بعد از این که دستگیر شدم، متوجه شدم که این مأموران به اندازه پدر و مادر ما برایمان دلسوزند.

کانون شورشی مجموعه ای از نفرات است که برای یک شخصی که سرگروه است کار می کنند. هدف کانون های شورشی ظاهراً براندازی نظام ایران است. هر کدام هم یک کد دارند مثلاً کد ۵۱۱ یا ۷۲۰. مثلاً اسم یک گروه کانون شورشی ۵۱۰ بود.

این عددها معنی خاصی ندارند، فقط کانون ها را از هم جدا می کنند و هر گروه موظف بود وقتی شعارنویسی می کند، کد کانونش را زیرش بنویسد یا در هنگام ضبط اسم کانونش را بگوید تا معلوم شود این شعار را کی نوشته یا این مرکز را کدام کانون آتش زده است. معمولاً می گفتند که یک شعار معنی دار روی کاغذ بنویس و فیلمش را بگیرد. تأکید داشتند جایی باشد که یک تابلویی یا چیزی ایرانی وجود داشته باشد که بیننده متوجه بشود اینجا ایران است.

ترس داشتم که دستگیر بشوم ولی فرشید پیوسته به من امیدواری می داد و سعی می کرد مطمئن شوم که اصلاً امکان ندارد که گیر بیفتم.

ما یک تیم ۴ نفره تشکیل داده بودیم که در آخر با هم کار می کردیم، تنها احتمالی که برای دستگیری می دادم این بود که یکی از این سه نفر دیگر با یک کار اشتباهی دستگیر شود و همین باعث بشود که ما هم گیر بیفتم، اما در نهایت هر چهار نفر با هم و در یک روز دستگیر شدیم.

همان طور که گفتم، مأمورهای امنیتی کاملاً از کارهای ما اطلاع داشتند و وقتی تصمیم به دستگیری گرفتند، هر چهارتایمان را با هم دستگیر کردند.

ولی واقعاً خوشحالم که دستگیر شدم، به موقع هم دستگیر شدم. اگر دستگیر نمی شدم ممکن بود کارم به خرابکاری، آتش زدن اموال عمومی یا حتی بدتر از این ها هم بکشد. آن موقع دیگر قابل جبران نبود.

به ما آموزش می دادند که چگونه با نیروهای ضد شورش مقابله کنیم، چطور فیلم بگیریم که دستگیر نشویم، چطور بنویسیم و چطور فیلم بگیریم که بعداً هم شناسایی نشویم، چطور فیلم ها را ارسال کنیم که گیر نیفتیم.

این ها را با فیلم، با ارسال متن و این طور چیزها به ما آموزش می دادند. یک مدت که همکاری کردیم، کم کم آموزش ها خطرناک تر شد. مثلاً شیوه ساخت کوکتل مولوتوف را به ما آموزش دادند تا در اغتشاشات از آن استفاده کنیم.

اول می گفت که یک تیم تشکیل بده، بعد با هم توی خیابان ها بروید و مراکزی را که هست شناسایی کنید و ببینید دوربین دارند یا نه و بعد از این که شناسایی کردید با شیشه نوشابه و با نفت و یک تکه پارچه می توانید مواد منفجره درست کنید و شبانه بروید و به آتش بکشید و فرار کنید و در آخر هم از این عملیات فیلمبرداری کنید و بفرستید.

من بیشتر فیلم می گرفتم و یکی دو بار هم شعارنویسی کردم. شعارها را فرشید به من می داد، فرشید مستقیماً از طریق تلگرام با من در ارتباط بود. برای این که ما شناسایی و دستگیر نشویم آموزش هایی به ما می داد، مثلاً می گفت چت تلگرام را رمزگذاری کنید، با اسم دیگری اکانت بسازید یا این که بعد از هر جلسه صحبت چت ها را پاک کنید. بعد می گفت اگر همه این موارد را رعایت کنید امکان ندارد شناسایی شوید و فضا کاملاً امن است.

ما هم همه را رعایت کردیم، ولی وقتی دستگیر شدیم، متوجه شدم که همه چت های ما، فیلم ها و همه چیزمان لو رفته بود. مجاهدین خلق دروغ می گفتند که این فضا امن است، من بعداً فهمیدم هیچ چیزی حتی تو شبکه های اجتماعی از دید نیروهای امنیتی ایران پنهان نیست. اگر هم یک مدت ما را نگرفتند، شاید به این خاطر بوده که صبر کردند ما از

بعد از این که دستگیر شدم، با من صحبت کردند، برایم با اسناد و توضیحات قانع کننده توضیح دادند که هر چیزی که در گوشم خوانده بودند دروغ بوده و در حقیقت من فریب یک گروه تروریستی را خورده بودم. سنگین ترین کاری که تیم ما انجام داد، این بود که یک بار سه تا شعار در خیابان نوشتیم و از همه هم فیلم گرفتیم.

بعد از دستگیری چشم و گوش های من باز شد و واقعیت هایی به من از سازمان گفتند. اتفاقاً بعد از آن من خودم هم تحقیق کردم و دیدم که مأمورها به من درست گفته بودند. این ها از اول انقلاب هزاران نفر از مردم را کشته اند. بعضی ها به جرم این که چادر سر می کردند، برخی به جرم این که ریش داشتند. این ها حتی در نماز جمعه و مسجد هم بمب گذاری کرده بودند و نمازگزاران را هم کشته بودند.

من اگر این تحقیقات را زودتر انجام می دادم، اگر با یک بزرگتری در این رابطه صحبت می کردم، یا اگر خودم را به اطلاعات آنان محدود نمی کردم و چهار تا فیلم و مستند از تلویزیون می دیدم، قبل از این که فریب بخورم می فهمیدم که در حال انجام چه اشتباه بزرگی هستم.

حالا می فهمم که دلیل این همه توصیه فرشید در مورد این که با کسی در این رابطه حرف نزنم چه بود. فرشید می گفت هر سؤالی داری از خودم بپرس تا جوابت را بدهم و در مورد این که با سازمان ما در ارتباط هستی و همکاری می کنی با هیچ کس صحبت نکن! حتماً می ترسید که من با تحقیق یا پرس و جو بفهمم که فریب چه گروهی را خورده ام و دیگر همکاری نکنم.

دوست دارم برای نجات همنوعان خودم یا حتی بزرگتر از خودم نصیحت بکنم. اگر قدرتش را داشتم دوست داشتم با همه ی هم سن های خودم که با این گروه ارتباط دارند صحبت کنم و بگویم که این ها واقعاً چه کسانی هستند و ما را به چه گرفتاری می اندازند.

من این راه را رفتم و دیدم که آخرش بن بست بود و دیگر امتحانش نمی کنم. اصلی ترین توصیه من این است که اول از همه تحقیق کنید، حرف های هر دو طرف را بشنوید، خودتان می توانید تشخیص دهید که منافقین دروغ می گویند. من از طریق گوشی ام تلویزیون سیمای آزادی را می گرفتم و می دیدم. همه اطلاعاتم را از خود منافقین می گرفتم با هیچ بزرگتری در این رابطه صحبت نکردم، هیچ تحقیقی انجام ندادم و در نهایت سرنوشتم این شد.

مریم رجوی در مورد مشکلات مردم ایران و زنان صحبت می کرد و حتی یک جایی اشک می ریخت. من نمی دانستم که او و همسرش این همه آدم کشته اند. او در جنگ روی تانک نشسته و فرمان حمله به ایران را صادر کرده بود. آیا چنین آدمی واقعاً می تواند دلسوز مردم ایران باشد؟ این ها را برای هر کس که فریب این گروه را خورده توضیح بدهید می فهمد که چه کار اشتباهی کرده است.

فیلم های زیادی راجع به سازمان مجاهدین خلق و خیانت های آن ها وجود دارد، اما شاید هم سن و سال های من کمتر دیده باشند.

توضیحات فرشید این طور بود که من اگر دستگیر شوم، با بدترین روش با من برخورد می شود، اصلاً فکر می کردم که سریع اعدام می کنند. ولی بعد از دستگیری تعجب کردم! کسانی که من را گرفتند، از خودم و پدر و مادرم بیشتر برایم دلسوزی می کردند. خیلی مؤدبانه با من حرف زدند، توضیح دادند که چه اشتباهاتی کرده ام، گفتند قبول دارند که من فریب خورده ام و می خواهند به من و دوستانم کمک کنند تا با حقیقت آشنا شویم. هنوز هم شرمند آن رفتارها و محبت ها هستم. برگرفته از جامعه خبری تحلیلی الف

به کوشش عاطفه نادعلیان



هیچ اطلاعی از فرزندم ندارم

آقای فرهاد سعادت ایرانی در سن ۲۰ سالگی در سال ۱۳۶۴ به خدمت سربازی رفت. وی دوره آموزشی خود را در مرکز آموزشی عجب شیر گذراند و سپس به لشکر ۱۶ زرهی قزوین اعزام گردید. وی به مدت ۲۶ ماه در جبهه های جنگ علیه نیروهای اشغالگر بعثی صدام جنگید و آخرین محل خدمت وی نیز جبهه مهران بود. او که تنها یک ماه به پایان خدمت مقدس سربازی اش مانده بود در سال ۱۳۶۷ در جبهه مهران در اثر هجوم نیروهای بعثی اسیر شد.

آقای رضا سعادت پدر فرهاد می گوید: "هنوز زخم اسارت فرزندم در دلمان التیام نیافته بود که متوجه شدیم جلاد و دیکتاتور عراق صدام حسین، فرهاد را به همراه دیگری از اسرا در قبال خوش خدمتی های فرقه رجوی مثل یک برده به آنان بخشیده و از اردوگاه اسرای جنگی به اسارتگاه این فرقه در قرارگاه اشرف منتقل شده است ... از مسئول انجمن نجات می خواهیم تا به هر طریق ممکن پیام من به فرزندم در اردوگاه فرقه رجوی در آلبانی رسانده شود."



فرهاد، پسرم
هیچ فرصتی را برای فرار از اردوگاه فرقه رجوی
از دست نده ما حامی و پشتیبان تو هستیم.

ماهی تنگ کوچکی هم اگر بودم فراموشم نمی شد دریا...

حمید محمد آق آتابای زاده منطقه ترکمن صحرا در استان گلستان ایران و خوگرفته به دریای خزر بود، ۳۵ سال از دوران جوانی خود را در فرقه رجوی محبوس بود. از پیش از ۲۰ سالگی تا نیمه دهه پنجاه عمرش را در مجاهدین خلق گرفتار بود و بخش اعظم اسارتش در بیابان های عراق گذشت. پس از انتقال فرقه رجوی از عراق به آلبانی، آتابای شش سال آخر حضور در فرقه رجوی را در مقر این فرقه در شمال تیرانا در نزدیکی دریای آدریاتیک گذراند و به تازگی از قرارگاه مجاهدین خلق در آلبانی موسوم به کمپ شرف ۳ فرار کرده است او در شرح بخش تلخ زندگی اش می گوید:

"... در فرقه رجوی ۳۵ سال از بهترین دوران زندگیم به فنا رفت و از آنجایی که اهل ترکمن صحرا بودم عاشق دریا بودم... ۶ سال در مسافت ۲۵ تا ۳۰ کیلومتری دریای آدریاتیک بودیم سازمان هرگز در زمان های که مردم کنار دریا بودند اجازه نمی داد ما به ساحل دریا برویم. تنها زمستان و آن هم دویست نفری، این فرقه مخرب ادعای آزاد سازی ایران و دادن آزادی به مردم ایران را دارد!!! اما من با سابقه ۳۵ سال حرفه ای تمام وقت بودن اجازه نداشتیم کنار ساحل بیایم. الان آزادم هر وقت دلم خواست کنار دریا می روم، به هیچ کسی مقید نیستم که تا کجا کنار دریا بروم... اما در سازمان که بودیم بیست متر می خواستیم فاصله بگیریم یکی از سران فرقه باید برای پاییدن نزدیک ما می بود." انجمن نجات فارس

